

Research Paper

Proposing a Conceptual Framework for Evidence-Based Policymaking as a Model of the Science–Policy Interface



Iman Akbari ¹, Hossein Aslipour ^{2*}

1. PhD Candidate, Public Administration, Faculty of Management and Accounting, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.

email: I_akbari@atu.ac.ir

2. Associate Professor of Public Administration, Faculty of Management and Accounting, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran (*Corresponding Author).

email: aslipour@atu.ac.ir

DOI: 10.22034/jipas.2025.536408.1834

Received: 22/07/2025

Accepted: 22/09/2025

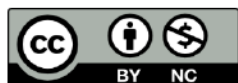
Abstract

Purpose: Evidence-based policymaking (EBPM), proposed in the United Kingdom in the late twentieth century as a framework for structuring the relationship between science and policy, has gained increasing attention within the discourse of public administration in the country over the past decade, nearly twenty-five years after its initial emergence. Meaningful engagement with this body of literature-aimed at strengthening evidence-orientation in national policymaking-requires careful reflection on its theoretical foundations and a critical assessment of its compatibility with domestic conditions. Accordingly, this study first seeks to provide a macro-level overview of the EBPM literature. It then undertakes a deeper conceptual analysis of EBPM as a model of the science–policy interface and evaluates its relevance and applicability in relation to the country’s institutional, political, and administrative context.

Methodology: The research was conducted in multiple stages. In the first stage, a systematic literature review was undertaken to identify and compile the most influential and relevant studies on EBPM. In the subsequent stage, the selected studies were refined and subjected to in-depth content analysis with the aim of developing a coherent conceptual framework. To assess the contextual feasibility and relevance of EBPM within the country, a series of semi-structured interviews was conducted with scholars and experts active in this field. Finally, an inductive thematic analysis was employed to synthesize findings from both the reviewed literature and the expert interviews, enabling an integrated and context-sensitive interpretation of EBPM.

Findings: The systematic review initially identified 292 studies related to evidence-based policymaking. In the next phase, 44 studies were selected based on their alignment with the objectives of the present research and their relevance to contextual adaptation. These studies were analyzed alongside interviews with national experts in order to assess the transferability of EBPM to the domestic setting. The analysis resulted in the development of a conceptual framework structured around several overarching themes, including conceptual foundations, historical evolution, the evidence ecosystem, key drivers and barriers, and major analytical classifications within the EBPM literature.

Conclusion: The findings of this study indicate that evidence-based policymaking is a *seemingly simple yet inherently complex* approach. While the idea of placing evidence at the core of decision-making initially appears attractive, feasible, and intuitive, it often loses effectiveness when



confronted with the practical constraints and complexities of real-world policymaking environments. In practice, EBPM may become marginal in decision-making processes or, in some cases, be instrumentalized for political purposes. This is primarily due to the interpretive nature of evidence, as data require analysis to become evidence, and evidence itself must undergo further interpretation to be translated into policy recommendations. Each stage of interpretation is shaped by the values, interests, and political and social processes of the actors involved, rendering the assumption of evidence as purely objective and universally applicable problematic.

Moreover, policymaking constitutes an arena of interaction and competition among values, interests, and actors. Consequently, attempts to frame policymaking as a purely technical exercise or to address it through reductionist and simplified approaches are unlikely to succeed. Excessive emphasis on evidence-orientation also carries the risk of drifting toward technocracy. In addition, evidence-based research frequently overlooks the actual needs and priorities of policymakers, focusing instead on academic agendas. This underscores the necessity for researchers to develop a realistic understanding of policymakers' working environments, values, and concerns, and to engage with policymaking realities from their perspective.

Finally, the study highlights the contextual roots of EBPM in the United Kingdom, where a strong and institutionalized academic system, traditions of objectivism, and close linkages between science and policy provided favorable conditions for its development. Such conditions remain uncertain in the domestic context, where decision-making often lacks transparency, procedural consistency, and objectivity. As a result, the scientific system has been marginalized and has not evolved in alignment with governance needs. Therefore, strengthening evidence-informed policymaking requires critical reflection and reform across three key institutions: the scientific community (universities), policy research institutions, and political actors, including policymakers and public managers.

Keywords: Evidence-based Policymaking; Conceptual Framework; Systematic Literature Review; Thematic Analysis.

Citation: Akbari, I., & Aslipour, H. (2025). Proposing a Conceptual Framework for Evidence-Based Policymaking as a Model of the Science–Policy Interface. *Journal of Iranian Public Administration Studies*, 8(3), 83-108.

ارائه چارچوب مفهومی خطمشی گذاری مبتنی بر شواهد به عنوان طرحی از رابطه علم-سیاست

ایمان اکبری^{۱*}، حسین اصلی پور^۲

۱. دانشجو دکتری، مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و حسابداری، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

email: I_akbari@atu.ac.ir

۲. دانشیار مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و حسابداری، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران (*نویسنده مسئول).

email: aslipoor@atu.ac.ir

DOI: 10.22034/jipas.2025.536408.1834

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۳۱

هدف: خطمشی گذاری مبتنی بر شواهد به عنوان یک طرح از رابطه علم و سیاست، در سال های انتهایی قرن ۲۰ام، در انگلستان پیشنهاد شد. با گذشت حدود ۲۵ سال از طرح آن، این رویکرد اخیراً به ادبیات مدیران دولتی کشور وارد شده و مورد توجه قرار گرفته است. مواجهه آگاهانه و بهره مندی از این ادبیات با هدف ارتقای شواهدمحوری در نظام خطمشی گذاری کشور، مستلزم تعمق در ادبیات و نسبت سنجی آن با کشور است. در این راستا پژوهش حاضر در وهله اول به دنبال دستیابی به کلان تصویری از این ادبیات است. سپس تحلیل این چارچوب مفهومی از منظری عمیق تر، به عنوان طرحی از رابطه علم-سیاست و نسبت سنجی آن با شرایط کشور را مدنظر دارد.

روش شناسی: این پژوهش در مرحله اول با انجام یک مرور نظام مند ادبیات، به گردآوری مهم ترین پژوهش ها پرداخت. در مرحله بعد این پژوهش ها با هدف کاوش عمیق محتوایی و ارائه یک چارچوب نظری پالایش شدند. سپس تعدادی مصاحبه با پژوهشگران و اساتید این حوزه با هدف امکان سنجی و نسبت سنجی این ادبیات با کشور انجام شد. در انتها از یک تحلیل مضمون استقرائی برای تحلیل پژوهش ها و مصاحبه ها کمک گرفته شد.

یافته های پژوهش: پس از مرور نظام مند ادبیات با هدف ترسیم محدوده دانشی، ۲۹۲ پژوهش انتخاب شدند. در مرحله بعد، ۴۴ پژوهش براساس تطابق با اهداف این پژوهش انتخاب شده و با هدف نسبت سنجی با کشور و تطابق با زمینه، در کنار مصاحبه با خبرگان این حوزه در کشور، تحلیل شدند. در انتها، چارچوب مفهومی این ادبیات ذیل مضامین فراگیر مفهوم شناسی، سیر تطور، زیست بوم شواهد، پیشران ها و بازدارنده ها، دسته بندی و ارائه شد.

نتیجه گیری: این پژوهش نشان داد که خطمشی گذاری مبتنی بر شواهد، سهل و ممتنع است؛ به این معنی که ایده ورود شواهد به قلب تصمیم گیری در بدایت امر ساده، جذاب و امکان پذیر به نظر می رسد؛ با این حال این ایده در مواجهه با پیچیدگی های محیط خطمشی گذاری و اقتضائات عملی، رنگ باخته و اگر ابزار سوء استفاده سیاستمداران نشود، در عمل نقش حاشیه ای در تصمیم گیری خواهد داشت. زیرا:

۱- اطلاعات جهت تبدیل به شواهد نیازمند تحلیل هستند و شواهد نیز جهت تبدیل به راه حل های توصیه شده، نیازمند تحلیل مجدد هستند. هر کدام از این تحلیل ها نیز متأثر از علایق، فرایندهای سیاسی و اجتماعی و ارزش های افرادی است که در این فرایند دخیل هستند. بنابراین عینی و جهان شمول تصور کردن شواهد درست نیست.

واژگان کلیدی:

خطمشی گذاری مبتنی بر شواهد، چارچوب مفهومی، مرور نظام مند ادبیات، تحلیل مضمون.

- ۲- خطمشی‌گذاری، عرصه برهم کنش و رقابت ارزش‌ها و منافع و حتی افراد است. بنابراین سعی بر فنی‌قلمداد کردن مسئله خطمشی‌گذاری و تلاش برای حل آن با تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی، راه به جایی نخواهد برد. بنابراین نباید تأکید بر شواهدمحوری به‌سمت تکنوکراسی متمایل شود.
- ۳- پژوهش‌های شواهدمحور اغلب نیازهای خطمشی‌گذاران را نادیده می‌گیرند و به‌جای آن بر اولویت‌های پژوهشگران تمرکز می‌کنند. در حالی که ضروری است پژوهشگران، درک واقع‌بینانه‌تری از محیط کار، ارزش‌ها و دغدغه‌های دولتمردان داشته باشند و دنیا را از دید سیاستمداران و خطمشی‌گذاران ببینند.
- ۴- بستر شکل‌گیری این ادبیات، انگلستان بوده که از یک نظام دانشگاهی قوی و ریشه‌دار برخوردار بوده و ضمناً عینیت‌گرایی و ارتباط نزدیک بین علم و سیاست در آن وجود داشته که بستر مناسبی برای توسعه خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد است، و این در حالی است که این موارد در کشور ما مورد تردید است، مخصوصاً این که نظام تصمیم‌گیری در کشور ما با عینیت‌گرایی، شفافیت و عمل در چارچوب رویه و ساختار مشخص، زاویه جدی دارد. این امر موجب در حاشیه نگه‌داشته شدن نظام علمی و عدم رشد این نظام متناسب با خواسته‌هایی حاکمیت‌شده است.
- بنابراین با هدف ارتقا شواهدمحوری، لازم است سه نهاد اصلی مرتبط با خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد در کشور یعنی نهاد علم (دانشگاه‌ها)، نهاد سیاست‌پژوهی (مثلاً مرکز پژوهش‌های مجلس) و نهاد سیاست (سیاستمداران و مدیران دولتی)، بازننگری‌هایی در اندیشه‌ها، رویکردها و کنش‌های خود داشته باشند.

استناد: اکبری، ایمان؛ و اصلی‌پور، حسین (۱۴۰۴). ارائه چارچوب مفهومی خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد به‌عنوان طرحی از رابطه علم - سیاست. *مطالعات مدیریت دولتی ایران*، ۸(۳)، ۸۳-۱۰۸.

مقدمه

در قرن نوزدهم میلادی با توسعه و فراگیری ارزش‌های عصر روشن‌فکری، رابطه دانش - قدرت تغییر کرد و علوم اجتماعی و حوزه‌های مختلف مانند علوم سیاسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی و... توسعه یافت و این علوم جهت تدبیر امور شهروندان توسط حاکمیت‌ها به کار گرفته شد (Head, 2010). با این حال عدم برآورده شدن انتظارات اولیه از دانش در ارتقای امور حاکمیتی، منجر به معرفی حوزه مطالعاتی جدیدی در اواسط قرن بیستم میلادی در ایالات متحده شد. هدف این حوزه جدید با نام خط‌مشی‌گذاری عمومی، تمرکز بر حل مسائل عمومی و چالش‌های پیش روی حاکمیت‌ها بود. مطالعات خط‌مشی‌گذاری، امروزه حوزه‌های مطالعاتی مختلفی مانند فرایند خط‌مشی، اجرا و ارزشیابی خط‌مشی و تحلیل خط‌مشی را شامل می‌شود (Smith & Larimer, 2018).

خط‌مشی‌گذاری عمومی یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین اعمال دولت در جامعه امروزی است. علل مختلفی از جمله تعدد ذی‌نفعان، سازمان‌ها و تصمیم‌گیران به‌همراه ارزش‌های متعدد و عقلائی متفاوت، پیچیدگی و درهم‌تنیدگی مسائل عمومی، الزامات مختلف سیاسی از جمله پاسخگویی و مشارکت‌دهی شهروندان در بخش عمومی، در این پیچیدگی مؤثر است (De Marchi et al., 2016). مواردی از این دست، موجب شده است که بسیاری از خط‌مشی‌ها علی‌رغم تلاش‌های متعدد در مرحله تدوین و تصمیم‌گیری از قبیل: سنجش ابعاد مختلف مسئله و راه‌کارهای متفاوت و بهره‌مندی از نظرات خبرگان و تجربه‌های کشورهای گوناگون، در عرصه عمل با ناکارآمدی مواجه شوند. نظریه‌ها و رویکردهای گوناگونی در راستای ارتقای کیفیت و کارآمدی خط‌مشی‌ها مطرح شده است.

خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد از جمله رویکردهای متأخر در زمینه مطالعات خط‌مشی‌گذاری عمومی است. این رویکرد با تلاش جهت هدایت خط‌مشی‌گذاری به سمت اتکای هر چه بیشتر بر شواهد مستحکم و منسجم مستخرج از منابع و روش‌های مختلف، به دنبال افزایش ظرفیت موفقیت و تحقق اهداف خط‌مشی‌ها است. این امر از طریق یادگیری خط‌مشی و حداقل‌سازی شکست‌های ناشی از تفاوت انتظارات و شرایط واقعی، با فراهم‌سازی اطلاعات مرتبط با خط‌مشی، قابل تحقق است. این رویکرد علاوه بر ارتقای کیفیت خط‌مشی‌ها، بر مبنای استفاده از بهترین نتایج پژوهش‌ها و شواهد مختلف موجود، پاسخگویی و شفافیت را بهبود می‌بخشد (De Marchi et al., 2016; Demir, 2022; Head, 2010). به‌عنوان یک نمونه اقدام اولیه در راستای شواهدمحوری می‌توان گفت که توجه دولت‌ها به ارزشیابی عملکرد در دهه ۱۹۲۰ م. مقارن با اصلاحات نظام اداری و استخدامی توسعه‌یافته است (پورعزت و همکاران، ۱۴۰۰). امروزه پژوهشگران به‌شکلی روزافزون بر نقش دانش در خط‌مشی‌گذاری تأکید کرده و دانش و تخصص را ابزاری مناسب جهت ارتقای فهم مشکلات پیچیده اجتماعی کنونی و مواجهه درست با آن‌ها می‌دانند (Christensen, 2021).

رویکرد شواهدمحور بر نظریه عقلائی خط‌مشی‌گذاری که حاصل گنجاندن نظریه انتخاب عقلائی در خط‌مشی‌گذاری است، بنا شده است. مطابق این نظریه، انتخاب آگاهانه براساس تحلیل هزینه‌ها و منافع، ارزیابی ترجیحات ذی‌نفعان، ارزیابی نظام‌مند شواهد، داده‌ها و اطلاعات و استدلال‌های منطقی منجر به خط‌مشی‌های کارآمدتر و مؤثرتر می‌شود (Andrews, 2006). هدف این نظریه، بهینه‌سازی نتایج با در نظر گرفتن مؤثرترین و کارآمدترین مسیر عمل بوده و معمولاً شامل تجزیه و تحلیل داده‌ها، پیش‌بینی نتایج بالقوه و انتخاب بهترین گزینه خط‌مشی براساس درک کامل وضعیت است. همچنین با تمرکز بر دستیابی به اهداف خاص از طریق یک فرایند روش‌مند و حساب‌شده، یک رویکرد نظام‌مند و مبتنی بر شواهد را برای تصمیم‌گیری تجویز می‌کند (الوانی، ۱۳۸۹).

علی‌رغم ظاهر نسبتاً ساده مبنی بر اهمیت دادن به شواهد و تحلیل‌های کارشناسی به‌عنوان بدیل خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر عقاید یا نظرات شخصی، خط‌مشی‌گذاری شواهدمحور، الزامات عمیقی در نظریه دولت، نظریه نمایندگی، سیاست و خط‌مشی‌گذاری عمومی به‌همراه دارد که نیازمند تعمیق و تدقیق است (کیانی، ۱۴۰۱). به‌علاوه، هرچند شواهدمحوری حدود ۲۵ سال پیش در ادبیات مدیریت دولتی مطرح شده است، در سال اخیر شاهد ورود این کلیدواژه به بیان عالی‌ترین سطوح سیاستمداران کشور بودیم تا جایی که این امر در تأکید گفتمان غالب انتخابات چهاردهم ریاست جمهوری در سال ۱۴۰۳ بر اهمیت توجه به آمارها و شواهد، آشکار بود.

بهره‌مندی از هر نظریه در حوزه علوم اجتماعی^۱ در یک بستر و محیط خاص، مستلزم شناخت دقیق بستر طرح آن و سپس نسبت‌سنجی و امکان‌سنجی ابعاد آن با بستر و زمینه به‌کارگیری است. بنابراین، مفهوم‌شناسی دقیق و بررسی سیر تطور شواهدمحوری در این ۲۵ سال، زمینه‌برخورداری آگاهانه از این ادبیات و نظریه‌های مرتبط را فراهم می‌کند. این امر از سویی، پرهیز از شتاب‌زدگی و مواجهه نسنجیده در حرکت به‌سمت آزمون آزموده‌ها را فراهم خواهد کرد؛ از سوی دیگر، زمینه‌ساز اجتناب از مصرف واژگان بدون پرداخت به اقتضات و الزامات آن‌ها در فضای سیاسی کشور را فراهم خواهد کرد.

در این راستا پس از مرور ادبیات، مشاهده شد که پژوهش‌های داخلی مرتبط با بهره‌مندی از رویکرد مبتنی بر شواهد، در دو حوزه سلامت و آموزش عالی به‌صورت بخشی و کاربردی، طرح شده است. با این حال پژوهشی عمیق متمرکز بر الزامات، ابعاد و مؤلفه‌ها و سیر تطور رویکرد شواهدمحور و مهم‌تر از آن، تناسب این رویکرد با مسائل و اقتضات داخلی، وجود ندارد. این امر، شکاف نظری پژوهش‌های گذشته است. این پژوهش در چارچوب جامع‌تر رابطه علم و سیاست، به‌دنبال دستیابی به کلان‌تصویری از ادبیات خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد و ارائه یک چارچوب مفهومی بر این اساس است. این چارچوب در مرحله بعد زمینه‌ساز تعمق در این ادبیات (به‌عنوان واسط علم-سیاست) و مواجهه آگاهانه با این رویکرد و امکان‌سنجی برخوردار از آن در کشور خواهد بود. بر همین اساس در انتهای پژوهش، راه‌آورد‌ها و دلالت‌های نظری و راهبردی برای ارتقای شواهدمحوری در نظام خطمشی‌گذاری کشور مطرح خواهد شد. بر این اساس، سؤالات پژوهش به‌شرح زیر خواهد بود:

- خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد در چه بستری طرح شده و چه سیرتطوری داشته است؟
- مهم‌ترین مؤلفه‌ها و ابعاد ادبیات خطمشی‌گذاری بر شواهد چیست؟
- این ادبیات به چه میزان با شرایط کشور تطابق و تناسب دارد؟
- در راستای بهره‌مندی از این رویکرد در کشور، چه راهکارها و دلالت‌هایی مفید خواهد بود؟

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با به‌کارگیری رویکرد کیفی، از روش مرور نظام‌مند ادبیات موضوع (SLR) و سپس تحلیل مضمون، جهت بررسی چارچوب مفهومی خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد، بهره برده است. در ادامه، به‌اختصار دلیل و شیوه به‌کارگیری و جایگاه هر کدام از دو روش در تحقق اهداف اصلی پژوهش، بررسی می‌شود.

۱- مرور نظام‌مند (کام اول: ترسیم محدوده دانش)

برای شناسایی جامع ادبیات، از روش مرور نظام‌مند ادبیات موضوع استفاده شد. مرور نظام‌مند مزایایی از جمله: کاهش سوگیری حاصل از پژوهش‌های منفرد (Page et al., 2021)، شناسایی شکاف‌های دانش، آشنایی با محدودیت‌های مطالعات موجود (Booth et al., 2012)، ایجاد شواهد مناسب برای خطمشی‌گذاری (Bangdiwala, 2024) ایجاد امکان تحلیل و ارزیابی یافته‌های متناقض (Gough et al., 2017)) را داراست. این روش در آغاز کار منجر به ایجاد پایگاه داده جامعی از مطالعات مرتبط شده و براساس چارچوب مقالات غربال‌شده، امکان تعریف معیارهای شفاف برای مراحل بعدی تحلیل را فراهم می‌کند.

در این راستا از مراحل پریزما (PRISMA^۲) استفاده شد (Moher et al., 2009). جدول شماره ۱ جزئیات به‌کارگیری این روش را نشان می‌دهد. لازم به ذکر است که با توجه به اهداف پژوهش، نتایج جست‌وجو به حوزه‌های مشخصی مانند علوم اجتماعی، مدیریت دولتی و امور عمومی و علوم تصمیم‌گیری و... محدود شده و حوزه‌ها و کلیدواژه‌های نامرتبط با اصل مفهوم خطمشی‌گذاری شواهدمحور (مانند پزشکی شواهدمحور، سیاست‌گذاری سلامت و...) در مرحله جست‌وجو، کنار گذاشته شدند. علاوه بر مرور پایگاه‌های داده، با جست‌وجوی کلیدواژه‌ها در دو ابزار هوش مصنوعی Elicit^۳ و Consensus^۴، مقالاتی جدید شناسایی و به پژوهش‌ها اضافه شدند.

^۱ Social Science

^۲ Preferred Reporting Items for Systematic Reviews and Meta-Analyses

^۳ <https://elicit.com>

^۴ <https://consensus.app>

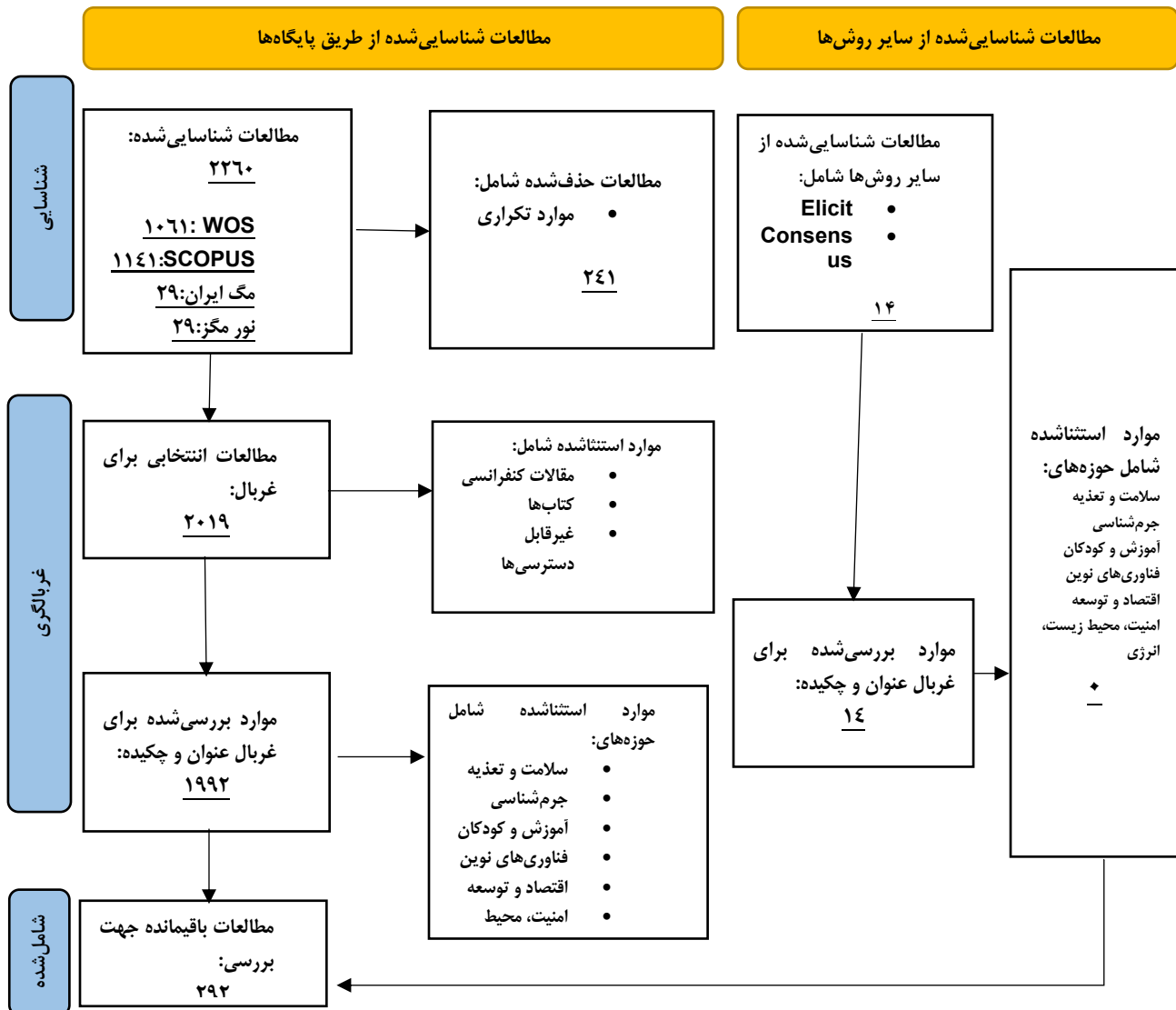
جدول ۱: جزئیات جست‌وجوی پایگاه‌های داده و معیارهای شمول و عدم شمول

پایگاه داده	اسکوپوس، وب‌آف‌ساینس، مگ‌ایران، نورمگز
کلیدواژه‌های جست‌وجو	Evidence Based Policy (Making), Evidence-Based Policy (Making) خطامشی‌گذاری مبتنی بر شواهد، خطامشی‌گذاری شواهدمحور
بازه زمانی	۱۹۹۰ تا انتهای ۲۰۲۴
معیارهای شمول	معیارهای غربالگری
	تناسب با اهداف و سؤالات پژوهش، مقالات مروری، مقالات بنیادین و مبنایی این حوزه، مطالعات ابتدایی مطرح‌شده، مطالعات پر استناد
معیارهای عدم شمول	حوزه‌های محدودشده پژوهش به آن‌ها
	Public Administration or Social Sciences Interdisciplinary or Political Science or Management or Multidisciplinary Sciences
	Education Policy, Evidence Based Medicine, Public Health, Health Policy, Environmental Policy, Health Care Policy, Agriculture, Urban Planning, COVID-19, Economics, Food Security, Health, Biodiversity, Mental Health
معیارهای غربالگری	کتاب، مقالات کنفرانسی، مقالات غیرقابل دسترس، مقالات تکراری

پس از غربالگری اولیه و حذف مطالعات تکراری یا نامرتبط، نمودار پریزما مطابق شکل ۱ ترسیم و نهایتاً ۲۹۲ مقاله برای تحلیل مرحله بعد انتخاب شدند. لازم به ذکر است که پس از حذف مطالعات تکراری، غیرقابل دسترسی، مقالات کنفرانسی و کتاب‌ها، و سپس بررسی عنوان و چکیده پژوهش‌های باقیمانده، برخی از پژوهش‌ها به توضیح ابعادی از شواهدمحوری براساس کارکرد خاص یک حوزه (مانند سلامت) یا حل مسائلی از حوزه‌های خاص (مانند حوزه آموزش) با رویکرد شواهدمحور پرداخته بودند. این پژوهش‌ها نیز با توجه به اهداف پژوهش که متمرکز بر مفهوم‌شناسی خطامشی‌گذاری مبتنی بر شواهد و سیر تطور این ادبیات، فارغ از کاربردها و محدود کردن آن به حوزه خاص بود، از مقالات مورد واری در مراحل بعد حذف شدند.

۲. تحلیل مضمون (کاوش عمیق محتوایی)

تحلیل مضمون یک روش کیفی است که برای شناسایی، تحلیل و گزارش الگوهای معنایی (مضامین) در داده‌های متنی استفاده می‌شود. این روش با کدگذاری و دسته‌بندی داده‌ها، به کشف مفاهیم تکرارشونده یا مهم در متن می‌پردازد (Braun & Clarke, 2006). به کارگیری تحلیل مضمون در مرور نظام‌مند به علت مزایا و قابلیت‌های این روش تحقیق مفید خواهد بود. این قابلیت‌ها شامل، انعطاف‌پذیری روش‌شناختی و قابلیت تطبیق با پژوهش‌های کیفی، کمی یا ترکیبی (Braun & Clarke, 2006)، کشف لایه‌های پنهان معنایی از طریق شناسایی مضامین مغفول‌مانده در ادبیات (Nowell et al, 2017)، عمق بخشیدن به یافته‌ها از طریق ارائه توصیف غنی از پدیده‌ها (Guest et al., 2014)، عدم وابستگی به نظریه‌های ازپیش‌تعیین‌شده در روش استقرایی (عابدی‌جعفری و همکاران، ۱۳۹۰) است. بنابراین به کارگیری روش تحلیل مضمون می‌تواند شناسایی چارچوب‌های مفهومی و استخراج مؤلفه‌های کلیدی شواهدمحوری را حاصل کند.



شکل ۱. نمودار پریزما

در راستای گزینش مقالات برای تحلیل مضمون، معیارهای زیر مدنظر بر یافته‌های مرور نظام‌مند اعمال شدند:

- نزدیکی موضوعی به اهداف پژوهش
- تعداد ارجاع و تعداد ارجاع نرمالیزه (براساس تعداد سال گذشته از چاپ)
- مقالات مروری
- مجلات معتبر
- افراد شاخص

پس از انتخاب ۴۴ مقاله منتخب که در جدول ۲ قابل مشاهده هستند، با هدف نسبت‌سنجی این ادبیات با اقتضانات کشور و متناسب‌سازی آن با بستر و زمینه، تعداد ۵ مصاحبه با خبرگان این حوزه متناسب با تجربه شواهدمحوری در تصمیم‌گیری و

خطامشی‌گذاری در کشور انجام شد. این مصاحبه‌ها به شکل نیمه‌ساختاریافته و مبتنی بر وضعیت فعلی کشور و شناسایی ظرفیت ارتقا شواهدمحوری در کشور بود. براین اساس، مصاحبه‌ها با کارشناسان مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی به‌عنوان نهادی که نزدیک‌ترین مکان برای ورود این رویکرد یعنی اتصال علم به سیاست است، انجام شد.

جدول ۲: فهرست منابع مرور نظام‌مند

نام مقاله	ردیف	نام مقاله	ردیف
Evidence-based policy making in the social sciences: methods that matter	۲۳	Pragmatic complexity: A new foundation for moving beyond evidence-based policy making?	۱
What counts as evidence for policy? An analysis of policy actors' perceptions	۲۴	Does evidence-based policy work? Learning from the UK experience	۲
Does knowledge brokering facilitate evidence-based policy? A review of existing knowledge and an agenda for future research	۲۵	Better government, better science: The promise of and challenges facing the evidence-informed policy movement	۳
The evidence-based policy movement and political idealism	۲۶	How to communicate effectively with policymakers: Combine insights from psychology and policy studies	۴
Reviewing literature to inform policy: Some complexities and tensions	۲۷	Evidence-based policymaking is not like evidence-based medicine, so how far should you go to bridge the divide between evidence and policy?	۵
The last 20 years of empirical research on government utilization of academic social science research: A state-of-the-art literature review	۲۸	How should academics engage in policymaking to achieve impact?	۶
Debating the politics of evidence-based policy	۲۹	Mapping the use of knowledge in policymaking: Barriers and facilitators from a subjectivist perspective (1990–2020)	۷
Policy capacity and evidence-based policy in the public service	۳۰	From evidence-based policy making to policy analytics	۸
Transforming evidence for policy and practice: Creating space for new conversations	۳۱	Evidence-based policy-making: Merits and challenges	۹
New directions in evidence-based policy research: A critical analysis of the literature	۳۲	How evidence-based policymaking helps and hinders policy conflict	۱۰
Evidence-based policy: In search of a method	۳۳	Improving evidence use: A systematic scoping review of local models of knowledge mobilisation	۱۱
Evidence-based policy: The promise of 'realist synthesis'	۳۴	Is it time to give up on evidence-based policy? Four answers	۱۲
Known knows, known unknowns, unknown unknowns: The predicament of evidence-based policy	۳۵	Beyond the evidence: A sociological reflection on the relationship between knowledge and policy	۱۳
How Research–Policy Partnerships Can Benefit Government: A Win–Win for Evidence-Based Policy-Making	۳۶	Using evidence: How research can inform public services: A review	۱۴
What is wrong with evidence based policy, and how can it be improved?	۳۷	Evidence-based policymaking: A critique	۱۵

نام مقاله	ردیف	نام مقاله	ردیف
Evaluation, Policy Learning and Evidence-Based Policy Making. Public Administration	۳۸	Three lenses of evidence-based policy	۱۶
Complexity, 'practical rationality' and evidence-based policy making	۳۹	Reconsidering evidence-based policy: Key issues and challenges	۱۷
Intelligent Policy Making for a Complex World: Pragmatism, Evidence and Learning	۴۰	Toward more "evidence-informed" policy making?	۱۸
Evidence-based policy or policy-based evidence? Reflections on Scottish experience	۴۱	Policy analytical capacity and evidence-based policy-making: Lessons from Canada	۱۹
The paradox of policy analysis: If it is not used, why do we produce so much of it?	۴۲	How does explicit knowledge inform policy shaping? The case of Burkina Faso's national social protection policy	۲۰
Evidence-based policymaking: A review	۴۳	A framework for implementing evidence in policymaking: Perspectives and phases of evidence evaluation in the science-policy interaction	۲۱
Evidence-based policymaking: Promise, challenges and opportunities for accounting and financial markets research	۴۴	Evidence-based policy-making: The elusive search for rational public administration	۲۲

در مرحله بعد با هدف تحلیل مضمون، ابتدا محتوای مقالات و مصاحبه‌ها کدگذاری شد. کدگذاری توسط دو نفر انجام و در موارد اختلافی به فرد سوم خارج از کار پژوهشی مراجعه شد. در پایان کدگذاری، توافق ۹۲ درصد میان کدگذاران حاصل شد. سپس مضامین پایه با تفاهم نویسندگان استخراج شد. در ادامه با توجه به رویکرد تحلیل مضمون استقرائی که چارچوب مضامین از پیش تعیین شده ندارد (Sheikhzade et al., 2011) و کدگذاری مضمون (Braun & Clarke, 2006)، مضامین سازمان‌دهنده براساس ترکیب مضامین پایه متناسب با یکدیگر، استخراج شده و در نهایت مضامین فراگیر با تحلیل مضامین سازمان‌دهنده ایجاد شد. مضامین توسط متخصصان این حوزه بازبینی شد. پس از تأیید کدگذاری، مضامین اصلی طبقه‌بندی و در جدول ۳ ارائه شد.

یافته‌های پژوهشی

جدول زیر نتایج شبکه مضامین را براساس تحلیل مضمون استقرائی و کدگذاری‌های انجام‌شده نشان می‌دهد.

جدول ۳: جدول تحلیل مضامین^۱

مضمون پایه به‌همراه توضیحات	سازمان‌دهنده	فراگیر
دوره زمانی مطرح شدن	زمینه تاریخی	مفهوم‌شناسی
محدوده مکانی مطرح شدن		
زمینه سیاسی و اجتماعی		
ارزش‌های مدرنیسم	مبنای فلسفی	
پراگماتیسم		
جایگزینی برای خط‌مشی‌گذاری اعتقادی		
افزایش اهمیت شفافیت و پاسخگویی		

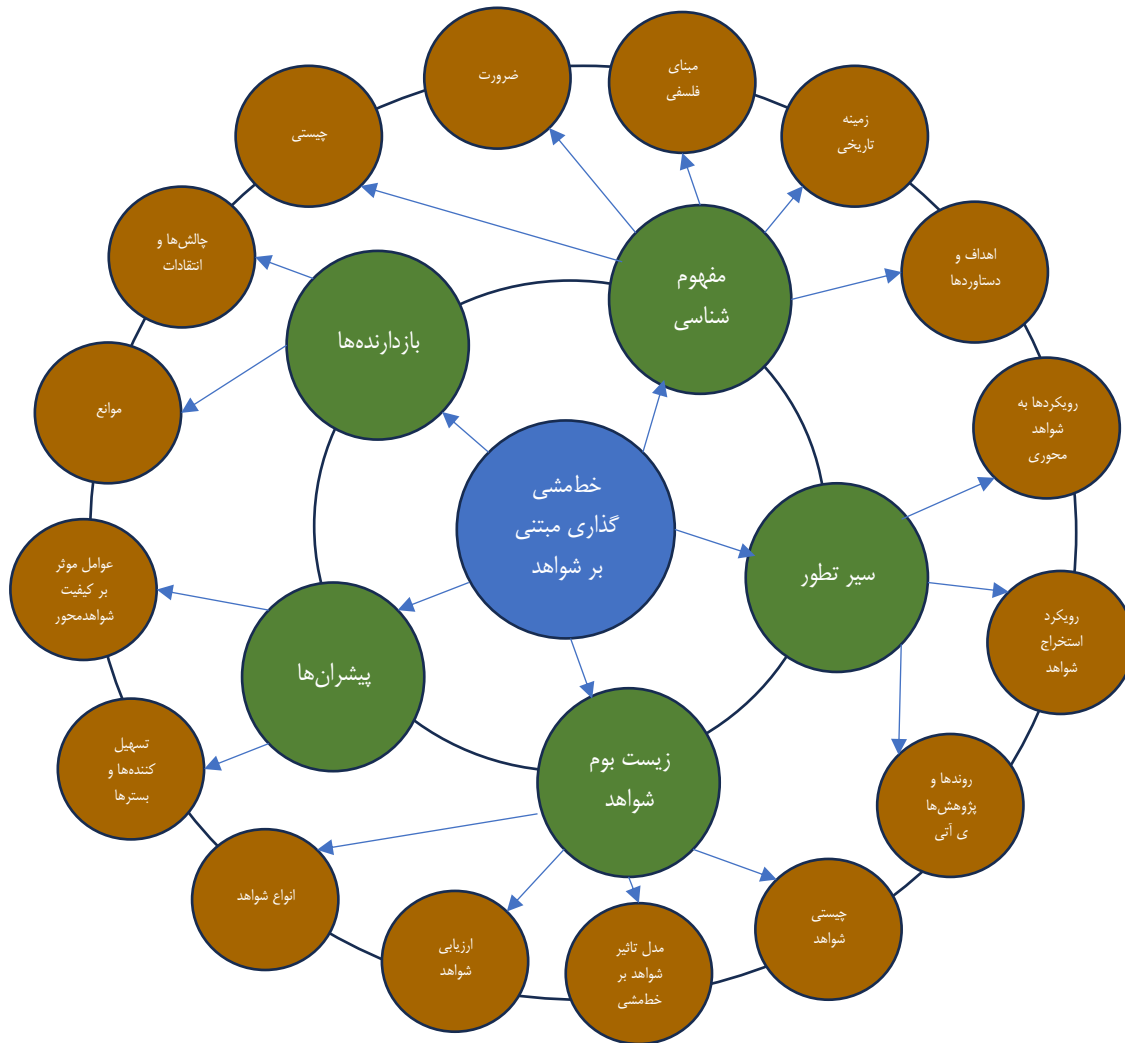
^۱ مضامین ذیل دو مضمون فراگیر ابتدایی یعنی مفهوم‌شناسی و سیرتطور، پس از جدول به تفصیل توضیح داده شده‌اند و در جدول صرفاً تیتروار آورده شده‌اند.

مضمون پایه به همراه توضیحات	سازمان دهنده	فراگیر
نیاز بیشتر به کارآمدی و اثربخشی تصمیمات در سال‌های اخیر	ضرورت	
افزایش ظرفیت تحقق اهداف	اهداف و دستاوردها	
حد اقل سازی شکست‌ها		
ایجاد مزایای کوتاه‌مدت برای نهادهای سیاستی		
ظرفیت مدیریت تعارضات سیاستی		
ارتقای ظرفیت تحلیلی خطمشی		
ارتقای فهم از شرایط مسئله اجتماعی، چارچوب‌دهی و تفسیر مسئله، ایجاد تحرک اجتماعی و شفاف‌سازی محیط تصمیم‌گیری و فهم منفعت عامه متناسب با ارزش‌ها و اهداف عموم مردم و ذی‌نفعان		
فراهم‌سازی داده‌ها و اطلاعات واقعی مرتبط		
فرایند تبدیل شواهد علمی به دانش قابل استفاده توسط سیاستمداران	چیستی	
عقلایی: ایجاد «دانش برای خطمشی‌گذاری»، تفسیری: ایجاد «دانش در فرایند خطمشی‌گذاری» خطمشی‌گذاری آگاه از شواهد: موقعیتی واقع‌بینانه‌تر با تمرکز بر آگاه‌سازی تصمیم‌گیر و سیاستمدار از بهترین شواهد	رویکردها به شواهدمحوری	
ایده‌آل، عملگرایی، فراگیر، سیاسی		
ایده‌آل‌گرا، واقع‌گرا، ضد ایده‌آل‌گرا		
تحکیم‌گرا، اصلاح‌گرای رابطه‌محور، نهادگرای نوآور، بدبین / واقع‌گرای رادیکال		
گذار از یک عقلانیت واحد، منحصر به فرد و جهان‌شمول به سوی عقلانیت‌های چندگانه	رویکردها در استخراج شواهد	
فرا تحلیل		
تحلیل روایت		
ترکیب واقع‌گرا		
داستان‌پردازی کمی		
تدریجی‌گرایی		
۱. بهبود معیارهای سنجش میزان بهره‌برداری ۲. همگرایی بیشتر در مفاهیم کلیدی، ۳. توجه به بسترهای ملی مختلف، ۴. مطالعه سازوکارهای ارتباطی، و...	افق‌های آتی پژوهشی	
دانش موجود براساس پژوهش‌های پیشین (شواهد به‌عنوان ارزیابی) یا داده‌هایی که در آینده محقق خواهد شد (شواهد به‌عنوان بینش).	چیستی شواهد	
ویژگی‌های شواهد ایده‌آل: بازتاب‌دهنده سیستمی هدفمند برای دستیابی به عینیت، طراحی شده برای اجتناب از هرگونه سوگیری شخصی یا سیستمی، حاصل فرایندی بی‌طرفانه، شفاف و عاری از جانبداری	انواع شواهد (تولید)	زیست بوم شواهد
• تجربی: دانش تجربی و عملیاتی ذی‌نفعان		
• تخصصی: دانش تخصصی و علمی درخصوص کارآمدی‌ها		
• سیاسی: دانش سیاسی و ترجیحات تصمیم‌گیران	معیارهای ارزیابی شواهد	
کمی، کیفی		
دقت روش‌شناختی، انسجام، نزدیکی، تناسب اجتماعی، مشروعیت		
• اثرگذاری مستقیم: تأثیر بر نتیجه یعنی خطمشی یا تصمیم	مدل‌های تأثیرگذاری شواهد بر خطمشی	
• اثرگذاری غیر مستقیم: ارتقای فهم از شرایط مسئله اجتماعی، چارچوب‌دهی و تفسیر مسئله، ایجاد تحرک اجتماعی و شفاف‌سازی محیط تصمیم‌گیری و فهم منفعت عامه متناسب با ارزش‌ها		
شواهد محوری و فرایندهای دموکراتیک: نمی‌تواند شواهدمحوری جایگزین فرایندهای دموکراتیک شود		

مضمون پایه به‌همراه توضیحات	سازمان‌دهنده	فراگیر
<p>مدل‌های ارتباط دانش و خط‌مشی:</p> <ul style="list-style-type: none"> مدل دانش‌محور: دانش، هادی خط‌مشی مدل حل مسئله: اولویت‌های دانش و تحقیق و پژوهش، ناشی از مسئله موجود مدل تعاملی: تأکید بر ارتباط پیچیده‌ای میان دانش و خط‌مشی مدل سیاسی: استفاده ابزاری سیاستمداران از دانش جهت تقویت مواضع خود؛ مدل روشنگری: دانش روشن‌کننده و نمایانگر شرایط و زمینه تصمیم مدل شراکت فکری - اجتماعی: پژوهش‌های علوم‌اجتماعی پاسخ‌دهنده به جریان‌های فکری عصر خود <p>راه‌های انتشار شواهد: انتشار ساده توسط واسطه‌گران دانشی، انتشار توسط شبکه‌های رسمی و غیررسمی</p> <p>انواع استفاده از شواهد:</p> <ul style="list-style-type: none"> مفهومی: ارتقای فهم مسئله اجتماعی و چارچوب جدید یا مفهوم‌سازی جدید فرایندها یا راه‌حل‌ها ابزاری: تطبیق مستقیم یافته‌ها بر تصمیمات نمادین: ابزار و سلاح سیاسی در تأیید دانسته‌ها و مطالبات 		
<p>اطلاعات باکیفیت، اهمیت به متخصصان بامهارت، اهمیت به داده‌های لازم، مشوق‌های سیاسی و سازمانی، تفاهم میان پژوهشگران و تصمیم‌گیران</p> <p>وجود ارتباطات و منافع متقابل با هدف ارتقای قابلیت اطمینان پیشنهادها برای سیاستمداران</p>	عوامل مؤثر بر کیفیت شواهد محوری	تسهیل‌کننده‌ها و بسترها
فرهنگ سیاسی مشوق شفافیت و عقلانیت در تصمیم‌گیری‌ها	تسهیل‌کننده‌ها و بسترها	
فرهنگ پژوهشی متعدد به روش‌های کارا و قوی در دستیابی به دانش		
وجود قابلیت و درک استفاده از شواهد در درون و بین سازمان‌ها		
پذیرش نقص‌های ساختاری دموکراسی‌های موجود و بازطراحی نظام‌مند فرایندهای سیاستی		
تمرکز بر حوزه‌هایی که کمتر سیاسی و مناقشه‌ای هستند		
درک پژوهشگران از فرایند سیاسی شیوه پردازش ذهنی سیاستمداران و توجه به حجم شواهد انتقالی، زمان انتقال شواهد، شیوه انتقال شواهد و ارتباط با مخاطب		
تمرکز بر عقلانیت عملی علاوه بر عقلانیت ابزاری		
ایجاد نهادهای واسط و توجه به عوامل محرک دانش و واسطه‌گری دانشی		
تهد به ارزشیابی عملکرد برنامه‌ها و خط‌مشی‌ها در بخش عمومی		
تضمین افق زمانی معقول برای عمل مدیران بخش عمومی		
وجود ارتباط ساختارمند میان نهادهای سیاست‌پژوه و سیاستگذار		
موانع ساختاری: کوتاه‌مدت‌نگری، فرهنگ ضد شواهد و...	موانع	بازدارنده‌ها
نهادی: فضای خط‌مشی شلوغ و لایه‌بندی نهادی، انتظار عمومی برای راه‌حل‌های سریع و...		
محیطی: فضای خط‌مشی شلوغ و لایه‌بندی نهادی، انتظار عمومی برای راه‌حل‌های سریع و...		
سیستمی: عدم حمایت سیاستمداران، بودجه و افق برنامه کوتاه‌مدت، فشار اجرایی و بار اداری و...		
امکان تفاسیر متفاوت از شواهد واحد به‌علت ارزش‌ها و علایق متفاوت		
افق کوتاه‌مدت مدیران بخش عمومی و غلبه سیاسی‌کاری بر ارزیابی عملکرد بلندمدت		
نظام انگیزشی نامتناسب با حل مسائل جاری کشور در بخش دانشگاهی		
در دسترس نبودن پژوهش‌ها، عدم وضوح ارتباط شواهد استخراج‌شده، عدم قابلیت اطمینان یافته‌ها، فقدان زمان‌بندی و فرصت‌های ارائه، فقدان مهارت‌های پژوهشی خط‌مشی‌گذاران		
منطق بوروکراتیک، منطق خط پایانی، اجماع، سیاست، فرهنگ ادارات دولتی، محافظه‌کاری، محدودیت زمانی، تفاوت در معیارهای اعتبارسنجی		

مضمون پایه به همراه توضیحات	سازمان دهنده	فراگیر
تأثیر عوامل هنجاری، ارزشی، اقتصادی و سیاسی، منابع موجود، فرهنگ بروکراتیک، گروه‌های فشار، رسانه‌ها، ایده‌ها و ارزش‌ها در کنار شواهد بر سیاستمداران	چالش‌ها و انتقادات	
تصور جایجایی قدرت از سیاستمداران به متخصصان و از سیاست به دانش و از ذهنیت به عینیت و تلقی فنی از مسئله خطمشی با اصرار بر دانش و شکست ظرفیت تحلیلی سازمان‌ها		
تأثیر حمایت‌های مالی و ترجیحات سفارش‌دهندگان پژوهش‌ها در نتیجه پژوهش‌ها و شواهد		
انجام پژوهش با نتایج قوی و قابل اطمینان همیشه در مسائل مختلف ممکن نیست		
دشواری اعتبارسنجی ادعای اثرگذاری شواهد بر خطمشی‌ها		
ضرورت انجام تلاش‌های طولانی و پیچیده در سطوح فراوان		
تفاوت قابل توجه بین خروجی‌های پژوهش با نیاز عمومی تصمیم‌گیران		
ناکارآمدی شواهدمحوری در در مسائل کلان یا پیچیده و آشفته و ایجاد شواهد دارای سوگیری و فاقد عینیت		
جمع‌آوری داده و تکنیک‌های تحلیلی لزوماً بر قضاوت‌های تجربی سیاستمداران برتری ندارد		
رویکرد تکنوکراتیک و فرض ضمنی اهمیت دانش فنی و کمی بر سایر انواع دانش		
نادیده گرفتن نقش اساسی گفتگوی دموکراتیک درباره ارزش‌ها با تأکید بر شواهدمحوری		
کاهش توجه به پژوهش‌های بنیادی با تأکید بر پژوهش‌های کاربردی		

این جدول، چارچوب مفهومی ادبیات خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد را نشان می‌دهد که شامل مضامین فراگیر، مفهوم‌شناسی، سیرتطور، زیست‌بوم شواهد، پیشران‌ها و بازدارنده‌هاست. براین اساس، شکل زیر چارچوب ادبیات خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد را نشان می‌دهد:



شکل ۲. چارچوب مفهومی ادبیات خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد

از آنجایی که تمرکز این پژوهش بر مفهوم‌شناسی و سیر تطور این ادبیات با هدف بهره‌برداری و مواجهه آگاهانه با آن در کشور بود، مضامین ذیل این دو مضمون فراگیر در ادامه تفصیل خواهد شد و جهت پرهیز از طولانی شدن پژوهش، در خصوص سایر مضامین، به یافته‌های بیان‌شده در جدول فوق اکتفا می‌شود.

مفهوم‌شناسی

زمینه تاریخی

رابطه‌های حقیقت و قدرت، علم و سیاست، پژوهش و خطمشی، همواره ذهن کسانی را که می‌خواهند بر دولت و سیاست‌های آن تأثیر بگذارند، مشغول کرده و مورد بحث و جدل بوده است. در این راستا، تأسیس مدرسه اقتصاد لندن در سال ۱۸۹۵ و گزارش هالدرن در مورد حمایت دولت از علم در سال ۱۹۱۸ (وزارت بازسازی، ۱۹۱۸)، دغدغه ارزشیابی خطمشی‌ها، تجربه بنیادهای بشردوستانه در آمریکا، آزمایش اجتماعی در اروپا و روش نمونه‌گیری و برنامه‌های کمک اجتماعی در فرانسه و آلمان، رویدادهای مهمی محسوب می‌شوند (Demir, 2020). مفهوم کنونی «خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد» در دهه ۱۹۹۰ به گفتمان خطمشی‌گذاری عمومی وارد شد و در

سفیدنامه^۱ ۱۹۹۹ با عنوان «مدرن‌سازی دولت» به‌عنوان بخشی از فلسفه آن پذیرفته شد (Oliver & Boaz, 2019). این رویکرد در دولت تونی بلر در انگلستان پیشنهاد شد و شعار اصلی آن این بود: آن چیزی مهم است که کارآمد باشد^۲. این رویکرد در دوران پس از مدیریت دولتی نوین و در یک دولت اصلاح‌گرا^۳ در کشور انگلستان شکل گرفته بود که بر کارایی به‌معنی اقتصادی تأکید داشتند. بنابراین، در ابتدا متأثر از بستر زمانی و مکانی شکل‌گیری، بر داده‌های باکیفیت با بهره‌مندی از تحلیل‌های آماری، روش‌های آزمایشی، نتایج پژوهش‌های گذشته، دانش حاصل از مشاوره‌های خبرگان، پژوهش‌های بین‌المللی و حتی منابع ثانویه متمرکز بود (De Marchi et al., 2016; Demir, 2022; Head, 2010).

مبنای فلسفی

خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد ریشه در عصر روشنگری و ارزش‌هایی مانند تعهد به بهبود و تغییر از طریق به‌کارگیری منطق و دلیل و استفاده از دانش به‌عنوان استدلال منطقی و عقلانی و نتیجتاً تحول ارتباط قدرت-دانش و شکل‌گیری علوم‌اجتماعی مدرن دارد. (Head, 2010) (De Marchi et al., 2016). در عصر پساروشنگری، می‌توان ریشه‌های جامعه‌شناسی را به‌عنوان مطالعه علمی جامعه و کاربرد آن برای دستیابی به تغییر اجتماعی براساس شواهد تجربی مشاهده کرد (Sanderson, 2011).

می‌توان پراگماتیسم یا عمل‌گرایی را نیز مبنای فلسفی شواهدمحوری در خطمشی‌گذاری دانست. شعار این جنبش - «چه چیزی مؤثر است؟»- در جنبش عمل‌گرای آمریکایی، که تأثیر آن بر هارولد لاسول و حزب کارگر جدید در بریتانیا قابل توجه بود، قابل رهگیری است (Kay, 2011). موفقیت در خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد مستلزم فراتر رفتن از قلمرو عقلانیت ابزاری و اتخاذ یک موضع عمل‌گرایانه، ترکیب شواهد علمی با اصول حاکمیتی و متقاعدسازی برای ترجمه شواهد پیچیده به داستان‌های ساده و نقش آن در هدایت کنش برای رسیدگی به مشکلات اجتماعی است (Sanderson, 2009) (Cairney & Oliver, 2017).

چیستی

شواهدمحوری رویکرد جدیدی در خطمشی است که شواهد علمی را به دانش قابل استفاده توسط سیاستمداران تبدیل می‌کند. اطلاعات جهت تبدیل به شواهد نیازمند تحلیل هستند و شواهد نیز جهت تبدیل به راه‌حل‌های توصیه‌شده، نیازمند تحلیل مجدد هستند. هر کدام از این تحلیل‌ها متأثر از علایق، فرایندهای سیاسی و اجتماعی و ارزش‌های افرادی است که در این فرایند دخیل هستند (Menter & Hulme, 2012). علاوه بر این، سیاست در تعریف مسئله مورد بررسی نقش اساسی دارد. بنابراین، نحوه پردازش اطلاعات بر نحوه تفسیر شواهد مؤثر است و عقاید گوناگون موجب تفسیر یک شاهد به‌نحو کاملاً متضاد می‌شود. بنابراین، مهم است بدانیم که سیاست‌مدار چگونه شواهد را تفسیر می‌کند و عوامل مؤثر بر آن چیست (Demir, 2020).

ضرورت، اهداف و دستاوردها

خطمشی‌گذاری، در عمل، حاصل اثرگذاری متقابل حقایق، هنجارها و روش‌های ترجیحی است. بنابراین، آن‌چه شواهد تلقی می‌شود، در عمل متفاوت و متنوع است. (Head, 2010). هدف خطمشی مبتنی بر شواهد را افزایش ظرفیت موقعیت خطمشی و تحقق اهداف خطمشی و حداقل‌سازی شکست‌های ناشی از تفاوت انتظارات حاکمیت و شرایط واقعی میدانی دانسته‌اند. این امر از طریق یادگیری و فراهم‌سازی اطلاعات مرتبط با خطمشی و ارتقای روش‌های تحلیل داده‌ای و ظرفیت تحلیل خطمشی قابل تحقق است. (Howlett, 2009). در واقع، خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد، جایگزینی برای خطمشی‌گذاری اعتقادی است (Head, 2010).

¹ White paper

² (what counts(matters) is what works)

³ Reformist

همکاری پژوهش-خط‌مشی می‌تواند فارغ از اثرگذاری مستقیم بر تصمیمات، در کوتاه‌مدت نیز برای نهادهای سیاستی، ارزش آفرین باشد و هفت مزیت زیر را داشته‌باشد (Richards, 2017):

۱. تقویت مشروعیت تصمیمات با اتکا به داده‌های عینی
۲. کاهش ریسک سیاسی از طریق پشتوانه علمی
۳. دسترسی به شبکه‌های تخصصی و منابع دانشی
۴. بهبود ظرفیت تحلیلی سازمان‌های سیاستی
۵. افزایش شفافیت فرایندهای تصمیم‌گیری
۶. توسعه گزینه‌های سیاستی نوآورانه
۷. تقویت پاسخگویی در برابر ذی‌نفعان

یکی دیگر از دستاوردهای رویکرد شواهدمحور، ظرفیت پیش‌بینی‌شده آن برای حل‌وفصل تعارض‌های سیاسی و سیاستی است. شواهدمحوری از طریق ساختارمند کردن تعارضات و ترغیب ذی‌نفعان به مشارکت فعال، می‌تواند تعارضات را کاهش دهد (Dorren & Wolf, 2023).

همچنین، شواهد به‌شرط استفاده از شیوه‌هایی که متناسب با رویکردهای تفسیری و پدیدارشناسانه باشد، می‌توانند علاوه بر اثرگذاری مستقیم، اثرات غیرمستقیمی مانند ارتقای فهم از شرایط مسئله اجتماعی، چارچوب‌دهی و تفسیر مسئله، ایجاد تحرک اجتماعی و شفاف‌سازی محیط تصمیم‌گیری و فهم منفعت عامه متناسب با ارزش‌ها و اهداف عموم داشته باشد (Capano & Malandrino, 2022).

رویکردها به شواهدمحوری

رویکرد عقلایی

همان‌طور که بیان شد، به‌علت بستر زمانی و مکانی طرح رویکرد خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد، گام‌های اولیه شواهدمحوری در خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر یک رویکرد عقلانی با این پیش‌فرض بود که شواهد قوی و مناسب منجر به بهبود تحلیل خط‌مشی و اثرگذاری بر تصمیم‌نهایی خواهند شد. این نگاه در ادامه پژوهش‌های خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد، بر افزایش کیفیت شواهد از طریق روش‌های علمی و ابزارهای روش‌شناختی دقیق و همچنین بر شیوه ارائه مناسب نتایج به خط‌مشی‌گذاران و تصمیم‌گیران و در یک عبارت، بر ایجاد «دانش برای خط‌مشی‌گذاری» متمرکز شد. چون این رویکرد مانع اصلی شواهدمحوری را تفاوت فرهنگ و زبان پژوهشگر و خط‌مشی‌گذار می‌داند، بر ترجمه دانش و ارائه خوب آن به خط‌مشی‌گذاری و مشوق‌های سمت عرضه و تقاضای پژوهش متمرکز است (Capano & Malandrino, 2022; Pawson, 2002a; Shulock, 1999).

علی‌رغم این اهداف ایده‌آل، در سال‌های بعد، عدم تحقق موفقیت‌های مورد انتظار و عدم اثرگذاری مطلوب شواهد بر سیاستمداران و تصمیم‌گیران نهایی، موجب توجه پژوهشگران به ابعاد دیگری از شواهد و شواهدمحوری در خط‌مشی‌گذاری شد. پژوهشگران بیان کردند که رویکرد اولیه شواهدمحوری بسیار متأثر از معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه بوده و با واقعیت‌های محیط سیاسی مانند چانه‌زنی، تعهدات، تأثیرات متقابل ارزش‌ها، در تضاد است. از جمله این‌که (De Marchi et al., 2016; Head, 2010; Kadio et al., 2023):

- فرض وجود شواهد خارج از افراد و فرایند تصمیم‌گیری که با ارائه به آن‌ها بر ایشان اثر بگذارد صحیح نیست و دانش به‌شکل اجتماعی ساخته شده و بر مبنای ارزش‌ها، باورها و عقاید، به‌کار گرفته می‌شود؛
- غیرسیاسی و بی‌طرف دانستن شواهد صحیح نیست و شواهد قابل دست‌کاری هستند؛
- افراد مختلف بسته به نظام ارزشی، تجربیات و اهداف ممکن است تفاسیر مختلفی از شواهد ارائه‌شده داشته باشند؛
- شواهد بسیار متعدد هستند و این‌که کدام‌یک از شواهد جهت ارائه انتخاب شود بر نتیجه نهایی مؤثر است؛

- شواهد پژوهشی لزوماً بر قضاوت‌های سیاستمداران برتری ندارد؛
- شواهد پژوهشی تنها عامل مؤثر بر تصمیم‌گیران نیست و عوامل متعدد دیگری نیز مؤثر هستند؛
- شواهد، بسیار وابسته به بستر و شیوه استخراج آن‌ها هستند؛
- ...

رویکرد تفسیری

در این راستا رویکردهای تفسیری در شواهدمحوری مدنظر قرار گرفته و بیان کردند که تصمیم سیاسی (از جمله خطمشی‌ها) در نهایت حاصل ترکیب علم و پژوهش با ترجیحات، ارزش‌ها و قضاوت‌های عملی در خصوص امکان‌سنجی نتایج و عوامل مؤثر دیگری مانند افکار عمومی، گروه‌های فشار، عادت‌ها و سنت‌ها از جمله روال‌ها، فرایندها و فرهنگ و لختی سازمانی، قانون اساسی و روال‌های ساخت اجتماعی، عملگرایی و احتمالات است (Grayson, 2007). خطمشی‌گذاری صرفاً یک فرایند فنی برای اعمال شواهد نیست، بلکه یک فرایند اجتماعی پیچیده است که در آن تفسیرها، ارزش‌ها و روابط قدرت نقش اساسی ایفا می‌کنند (Greenhalgh & Russell, 2009).

همچنین، در عمل، داده‌ها قابل دست‌کاری است، تفاسیر ذهنی است، استخراج شواهد به‌تنهایی کافی نیست و ضروری است استخراج و به‌کارگیری شواهد، متناسب با فرایند خطمشی‌گذاری و به‌عنوان بخشی از یک فرایند پشتیبانی از تصمیم بزرگ‌تر در نظر گرفته شود (De Marchi et al., 2016) تا به‌عنوان یک اطلاعات عینی نمایانگر واقعیت (Labafi et al., 2022). بنابراین، دانش امری خارج از فرایند خطمشی‌گذاری نیست و استفاده از دانش و به‌کارگیری آن، امری درونی است که به مشخصات و پویایی‌های خطمشی‌گذاری وابسته است و به‌جای تلاش برای ایجاد دانش برای خطمشی‌گذاری باید بر ایجاد «دانش در فرایند خطمشی‌گذاری» متمرکز شد (Capano & Malandrino, 2022).

در این رویکرد، مسئله مهم این است که اطلاعات و شواهد و تصمیمات چگونه توسط بازیگران حوزه مسئله عمومی پردازش می‌شود. بنابراین، این نگاه بر رویکرد کیفی و فهم پدیده در بستر آن و اهمیت به تنوع ارزش‌ها و علایق اجتماعی و شیوه پردازش و تفسیر شواهد و تصمیمات توسط بازیگران مختلف، پیچیدگی خطمشی‌گذاری و امکان تعاریف متناقض از مشکل، قطب‌بندی‌های سیاسی و ایدئولوژیک، تفاوت در منافع و انواع سوگیری‌ها در خطمشی‌ها مبتنی خواهد شد.

در رویکرد عقلانی پس از مشخص شدن اهداف، شواهد ابزاری جهت رسیدن به اهداف مطلوب هستند. اما در دیدگاه‌های تفسیری، خطمشی در محیط تعاملی و گفتمان و مذاکره حاصل می‌شود که پژوهش یکی از چارچوب‌های با ارزش است. اما سایر اشکال شواهد نیز معتبر هستند، مانند تجربیات زیسته. بنابراین، ترکیب یافته‌های پژوهشی با تجربیات عاملان، بر ارزش و صحت اطلاعات می‌افزاید (Demir, 2020). همچنین، ابزارهای جامعه‌زبان شناختی مانند نظریه استدلال می‌توانند نظریه‌های غنی‌تری درباره چگونگی شکل‌گیری خطمشی‌ها ارائه دهند و از طریق افزایش آگاهی شرکت‌کنندگان از ارزش‌های خود و دیگران و بهبود کیفیت بحث جمعی که قلب سیاست‌گذاری است، کاربردی عملی در فرایند خطمشی‌گذاری داشته باشند (Greenhalgh & Russell, 2009).

براین اساس، در سال‌های آتی، خطمشی‌گذاری آگاه از شواهد با تلطیف ایده اولیه ابتدای خطمشی بر شواهد، بر آگاه‌سازی تصمیم‌گیر و سیاستمدار از بهترین شواهد تمرکز دارد تا موقعیتی «واقع‌بینانه‌تر» را بسازد (Head, 2016; Sanderson, 2009). مک کیلاپ و داو (۲۰۲۳)، به‌دنبال این که چه چیزی را می‌توان شواهد به‌حساب آورد، براساس تحلیل ادراک بازیگران خطمشی، چهار نوع دیدگاه به شواهدمحوری را شناسایی می‌کنند که به‌ترتیب از بیشترین فراگیری شامل «دیدگاه ایده‌آل» که دیدگاه غالب در میان سازمان‌ها و افراد است و شواهد را فارغ از نگرش‌ها و برداشت‌های بازیگران خطمشی، قابل توافق و تفاهم می‌داند، «دیدگاه فراگیر»^۱ که بر اهمیت در نظر گرفتن طیفی از انواع شواهد تأکید می‌کند، «دیدگاه عمل‌گرایانه» که در آن موضوعات زمینه و مسئله

¹ Inclusive

خطمشی بر آن چه به عنوان شواهد به حساب می‌آیند تأثیر می‌گذارند، و «دیدگاه سیاسی» که در آن روابط قدرت و سیاست بر آن چه به عنوان شواهد به حساب می‌آیند تأثیر می‌گذارد، می‌شود (MacKillop & Downe, 2023).

مارستا^۱ (2021) پیشنهاد می‌کند که به جای دسته‌بندی نظرات درباره خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد در دو دسته عقلانی و ساختارگرا، بهتر است دیدگاه‌ها در سه دسته ایده‌آل‌گرا، واقع‌گرا و ضدایده‌آل‌گرا تقسیم‌بندی شود. نویسنده، فارغ از واقع‌گرایی که دستیابی به شواهدمحوری را بسیار سخت یا در عمل غیرممکن می‌داند، بحث اصلی را میان ایده‌آل‌گرایی که رویکرد غالب و معتقد به امکان‌پذیری و مطلوبیت شواهدمحوری است و ضد ایده‌آل‌گرایی که شواهدمحوری را ذاتاً نامطلوب یا خطرناک می‌داند، دانسته است. وی با این کار بحث شواهدمحوری در خطمشی را از حوزه روش‌شناسی به بستر نظریه سیاسی هنجاری منتقل می‌کند. این بازتعریف، گفتمان حول شواهدمحوری را از سطح بحث‌های فنی درباره «چگونگی» به سطح عمیق‌تری درباره «چرایی» و «بایدها» ارتقا می‌دهد. نویسنده معتقد است که چنین تغییری می‌تواند با روشن‌سازی پیش‌فرض‌های ارزشی هر دیدگاه، ایجاد فضایی برای نقدهای ساختاری (نه فقط کارکردی)، و بازگرداندن این بحث به بستر مناسب‌تر آن در فلسفه سیاسی، به پیشرفت واقعی این حوزه بینجامد.

فرنچ (۲۰۱۹)، با مطالعه ۴۰۰ پژوهش، چهار دیدگاه درباره شواهدمحوری را به شرح جدول زیر بیان می‌کند (French, 2019):

جدول ۴: دیدگاه‌های چهارگانه به شواهدمحوری (French, 2019)

دیدگاه	موضوع اصلی	تمرکز کلیدی	راهکارهای پیشنهادی
تحکیم‌گرا	فشار به دولت‌ها برای توجه بیشتر به پژوهش‌ها	افزایش نفوذ پژوهش‌ها در فرایندهای سیاستی	تقویت سازوکارهای پاسخگویی دولت به شواهد علمی
اصلاح‌گرای رابطه‌محور	نیاز به بازتعریف روابط پژوهشگران و خطمشی‌گذاران	بهبود ارتباطات و تفاهم متقابل بین دو حوزه	توسعه سازوکارهای تعامل مستمر و مؤثر
نهادگرایی نوآور	بازآفرینی فرایندهای رسمی تولید و استفاده از شواهد	طراحی نظام‌های نهادی جدید برای مدیریت دانش سیاستی	ایجاد چارچوب‌های ساختاریافته ارزیابی و به‌کارگیری شواهد
واقع‌گرای رادیکال	عدم امکان جمع استانداردهای دانشگاهی و نیازهای سیاستی	تنش ذاتی بین الزامات پژوهشی و مقتضیات خطمشی‌گذاری	پذیرش محدودیت‌های ذاتی ارتباط علم و خطمشی

کی (۲۰۱۱)، بیان می‌کند که باید خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد در حالت آرمانی، از منظر گذار از یک عقلانیت واحد، منحصر به فرد و جهانی به عقلانیت‌های چندگانه که بسته به زمینه‌های مختلف خطمشی‌گذاری متفاوت هستند، دیده شود. با چنین تفسیری، خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد می‌تواند از چند انتقاد اصلی جلوگیری کند و ظرفیت بالایی برای کمک به حل مشکلات خطمشی‌گذاری ارائه دهد (Kay, 2011).

رویکردهای استخراج شواهد از پژوهش‌های گذشته

پاوسون (۲۰۰۲)، دو رویکرد استخراج شواهد از مطالعات قبلی را بیان می‌کند که شامل رویکرد «فراتحلیل» و رویکرد «بررسی روایت» است. این دو رویکرد ناشی از تقابل دوگان‌هایی مانند کمی-کیفی، پوزیتیویسم-پدیدارشناسی، خروجی-فرایند بوده است. رویکرد فراتحلیل شامل دسته‌بندی، فراوانی‌یابی و مقایسه است و منطبق ورود شواهد به خطمشی در این روش، تعمیم تجربی براساس میزان تکرار نتایج مثبت و نتیجه‌گیری از آن است. نقطه ضعف این رویکرد، عدم توجه به تفاوت‌ها در تعمیم، عدم تلاش جهت استخراج

¹ Marceta

شیوه کارهای مختلف، عدم توجه به سازوکارهای علی و پاسخهای متفاوت در شرایط یکسان است. این رویکرد صرفاً به میانگین پژوهش‌ها توجه دارد و بسترها را پنهان می‌کند (Pawson, 2002a).

اما در رویکرد بررسی روایت، مرور فرایند هر برنامه به‌جای خروجی آن مدنظر بوده و یک رویکرد ساخت‌گرایانه یا پدیدارشناسانه به مسئله دارد و بیان می‌کند که یک خطمشی، زمانی موفق است که با مخاطب، ذی‌نفع، اهداف و اقدام مناسب همراه شود. نقطه ضعف این رویکرد، عدم ارائه راهکار فراتر رفتن از مشخصات زمانی و مکانی پدیده‌ها و ناتوانی در تأمین نتایج قابل انتقال و تعمیم است. همچنین این رویکرد، ملاک مقایسه مناسبی ندارد. بنابراین، این مقاله به‌عنوان جمع‌بندی بیان می‌کند که رویکرد فراتحلیل، بستر اتفاقی را حذف کرده، در حالی که رویکرد تحلیل روایت، بر بستر و زمینه اتفاق تأکید فراوانی می‌کند.

همچنین، پائسون در پژوهش دیگری (Pawson, 2002b)، رویکرد سومی با نام «ترکیب واقع‌گرا» را اضافه می‌کند که به گفته وی به‌جای این که صرفاً روی «کارکرد» یک برنامه تمرکز کند، شامل درک چگونگی تعامل منابع برنامه و عوامل زمینه‌ای برای ایجاد تغییر است. این رویکرد با شناسایی سازوکارهای اساسی که نتایج را هدایت می‌کنند، به‌دنبال ارائه بینشی در مورد این که چه چیزی برای چه کسی و در چه شرایطی کار می‌کند، است.

سالتلی (Saltelli & Giampietro, 2017) بیان می‌کند که تلاش‌های خطمشی مبتنی بر شواهد مستلزم اشکالی از کمی‌سازی اغلب به‌شکل تحلیل ریسک یا تحلیل‌های سود-هزینه است که هدف آن بهینه‌سازی مجموعه‌ای از گزینه‌های خطمشی، متناظر با یک چارچوب کلی از موضوع مورد بررسی است؛ در حالی که چارچوب‌های جایگزین به‌نوعی «دانش ناخوشایند» تلقی شده و عملاً از گفتمان خطمشی حذف می‌شود. بنابراین، خطمشی مبتنی بر شواهد ممکن است منجر به ساده‌سازی چشمگیر ادراکات موجود، نسخه‌های خطمشی ناقص و نادیده گرفتن دیدگاه‌های سایر ذی‌نفعان شود. این استفاده از روش علمی در نهایت باعث بروز مناقشات می‌شود و اعتماد نهادی بازیگران درگیر را از بین می‌برد. بنابراین، این مقاله یک رویکرد جایگزین با نام «داستان‌گویی کمی» پیشنهاد می‌کند که تلاش اصلی آن در مرحله پیش از تحلیل بر ایجاد یک جهان اجتماعی مشتکل از دیدگاه‌های ممکن، که نشان‌دهنده مناظر مختلفی است که از طریق آن می‌توان مشکل را درک کرد، است.

همچنین، رویکرد «تدریجی‌گرایی» بیان می‌کند که خطمشی‌گذاری مبتنی بر شواهد فرایندی مستمر و انباشتی است که هرگز کاملاً به پاسخ مشکلات خطمشی نمی‌رسد؛ بلکه هنر آن، تبدیل تدریجی ناشناخته‌ها به شناخته‌ها از طریق ایجاد حقیقت‌های مشروط و تبیین‌های موقت است. در حقیقت «ما زمانی از جست‌وجوی شواهد متوقف می‌شویم که مطمئن شویم تبیین‌ها آن قدر قابل استحکام هستند که بتوانند مسئولیت تصمیم‌گیری را حداقل در حال حاضر، متحمل شوند». این نگاه، درک واقع‌بینانه‌تری از نقش شواهد در خطمشی‌گذاری ارائه می‌دهد و از انتظارات غیرواقع‌بینانه برای قطعیت مطلق جلوگیری می‌کند (Pawson, Wong & Owen, 2011).

افق‌های آتی پژوهشی

با تحلیل مقالات این حوزه می‌توان افق‌های آتی پژوهشی را به‌شرح زیر بیان کرد (Nelson et al., 2023; Strydom et al., 2010):

۱. بهبود معیارهای سنجش میزان بهره‌برداری: توسعه شاخص‌های دقیق‌تر برای اندازه‌گیری میزان و نحوه استفاده واقعی از پژوهش‌ها و تمایز بین انواع مختلف بهره‌برداری (نمادین، ابزاری، مفهومی)؛
۲. همگرایی بیشتر در مفاهیم کلیدی: ایجاد اجماع نظری درباره تعاریف پایه‌ای مانند «استفاده از پژوهش‌ها» و «تأثیر خطمشی» و استانداردسازی متغیرهای پژوهش در مطالعات مختلف؛
۳. توجه به بسترهای ملی مختلف: بررسی تفاوت‌های نظام‌مند بین کشورها در ساختارهای خطمشی‌گذاری، فرهنگ‌های تصمیم‌گیری، و رابطه دانشگاه و دولت؛
۴. مطالعه سازوکارهای ارتباطی: تحلیل فرایندهای واسطه‌ای که پژوهش‌های دانشگاهی را به تصمیمات سیاستی پیوند می‌زند و شناسایی نقش نهادهای واسطه و شبکه‌های دانش؛

۵. ادغام یافته‌های علوم اطلاعات: بهره‌گیری از دانش موجود درباره الگوهای جستجوی اطلاعات توسط خط‌مشی‌گذاران و موانع شناختی در پردازش شواهد پژوهش؛
۶. توجه به تفاوت‌های بین رشته‌ای و بخشی: مقایسه نظام‌مند علوم اجتماعی با علوم طبیعی و بخش‌های مختلف سیاستی (سلامت، آموزش، محیط زیست و...)
۷. ارزیابی تأثیرات استفاده از پژوهش‌ها: مطالعات تجربی درباره نتایج عینی بهره‌گیری از پژوهش‌ها و شرایطی که استفاده از پژوهش‌ها به نتایج مطلوب می‌انجامد؛
۸. بررسی ارزش پژوهش‌ها برای مسائل اجتماعی مختلف: تحلیل تناسب انواع پژوهش‌ها با مشکلات ساختاری بلندمدت، بحران‌های فوری، مسائل چندبعدی پیچیده؛
۹. شناسایی سازوکارهای مؤثر برای غلبه بر موانع نهادی؛
۱۰. چگونگی ایجاد تعادل بهتر بین ارزش‌های علمی و سیاسی؛
۱۱. تحلیل عوامل محرک تقاضا برای شواهد؛ و
۱۲. بررسی نقش انواع مختلف واسطه‌گری دانش در شواهدمحوری.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به دنبال ارائه چارچوب مفهومی خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد شامل مؤلفه‌هایی اعم از مفهوم‌شناسی و سیرتطور و نسبت‌سنجی آن با کشور بود. بر این اساس، از ترکیب روش مرور نظام‌مند ادبیات و تحلیل مضمون براساس ادبیات و مصاحبه‌های انجام‌شده، استفاده شد. این ترکیب روشی به پژوهش اجازه داد تا هم جامعیت و شفافیت مرور ادبیات (با مرور نظام‌مند) و هم تناسب ادبیات مورد بررسی با شرایط کشور و هم تحلیل عمیق مجموع این مطالعات (با مصاحبه و تحلیل مضمون) را پوشش دهد. در این چارچوب مفهومی چند مؤلفه مهم بررسی شد. ابتدا رویکردهای مختلف به شواهدمحوری که علاوه بر رویکرد عقلانی، رویکرد تفسیری و زمینه‌محور برای شواهد را نیز شامل می‌شد که ضروری است از آن غفلت نشود. رویکرد زیست‌بومی به شواهدمحوری حاصل این رویکرد تفسیری است. علاوه بر این، دیدگاه‌های مختلف به شواهدمحوری و تأثیرگذاری شواهد بیان شد که نشان داد که دیدگاه ایده‌آل‌گرا تنها دیدگاه مطرح نیست، بلکه ضروری است برای نمونه به دیدگاه سیاسی و امکان سوءاستفاده از شواهدمحوری برای توجیه اهداف حزبی و جناحی نیز توجه شود. همچنین، سیرتطور این ادبیات بررسی شد که نشان داد این ادبیات از فراتحلیل که یک ترکیب صوری و شکلی از پژوهش‌های قبل به‌عنوان شواهد بوده است، به سمت تدریجی‌گرایی رفته است؛ به این معنی که شواهدمحوری یک فرایند مستمر و انباشتی است که هنر آن، تبدیل تدریجی ناشناخته‌ها به شناخته‌ها است و نباید از آن انتظار حل یک‌باره تمام مشکلات را داشت.

سایر ابعاد این چارچوب نظری نیز رهاوردها و دلالت‌های تحلیلی برای به‌کارگیری این رویکرد در کشور دارد. بر همین اساس در ادامه، این ادبیات متناسب با کشور تحلیل شده و نکاتی طرح خواهد شد. در نهایت، دلالت‌های نظری و عملی برای ارتقای شواهدمحوری در کشور پیشنهاد خواهد شد.

- توجه به بستر شکل‌گیری این ادبیات و سیرتطور آن مهم است. خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد در انتهای قرن بیستم در انگلستان در یک دولت اصلاح‌گرا مطرح می‌شود. در این دوران دو اتفاق مهم همزمان رخ داده است. اول، فشار اقتصادی و اجتماعی ناشی از رویکردهای راست‌گرا و نئولیبرال در اقتصاد مانند تاجر در انگلستان، مردم را تحت فشار قرار داده و ناامید کرده است. دوم، فروپاشی شوروی و شکست نظریات چپ اقتصادی، راه را برای اقتصاد دولتی بسته است. در این زمان، تونی بلر با شعار اصلاحات، نخست‌وزیر شد و به دنبال یک رویکرد سوم و راهی نو برای اصلاح نظام حکمرانی انگلستان بود که در این راستا بر شواهدمحوری و پژوهش‌های علمی تأکید کرد. نکته لازم به توجه دیگر این است که انگلستان مانند سایر کشورهای انگلوساکسون، از یک نظام دانشگاهی قوی و ریشه‌دار برخوردار است. ضمناً عینیت‌گرایی و ارتباط نزدیک بین علم و سیاست، بستر

مناسبی برای توسعه خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد در کشورهای انگلوساکسون بوده است، در حالی که تمامی این موارد در کشور ما مورد تردید جدی است؛ به‌ویژه این که نظام تصمیم‌گیری در کشور ما با عینیت‌گرایی، شفافیت و عمل در چارچوب رویه و ساختار مشخص، زاویه جدی دارد. این امر موجب در حاشیه نگه‌داشته شدن نظام علمی در سالیان متمادی و عدم رشد این نظام متناسب با خواسته‌های حاکمیت شده است. ضمن این که نظام دانشگاهی کشور نیز به‌وسیله مشوق‌هایی فرای حل مسائل کشور برانگیخته می‌شود (مانند مقالات ISI). بنابراین، تحقق این رویکرد در کشور نیازمند تأمل جدی است.

- این پژوهش نشان داد که خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد سهل‌و‌ممتنع است؛ به این معنی که ایده ورود شواهد به قلب تصمیم‌گیری در دولت در بدایت امر ساده و جذاب و امکان‌پذیر به نظر می‌رسد و همه به‌ویژه سیاستمداران از آن حمایت خواهند کرد. با این حال، در عمل این ایده در مواجهه با پیچیدگی‌های محیط خط‌مشی‌گذاری و تصمیم‌گیری عمومی، رنگ می‌بازد و اگر ابزار سوء‌استفاده سیاستمداران نشود، در عمل نقش حاشیه‌ای در تصمیم‌گیری خواهد داشت، مانند فردی که در یک جامعه هم‌زبان، به زبان دیگری در حال تکلم است و فکر می‌کند بقیه زبان او را می‌فهمند ولی جدی گرفته نخواهد شد. این عدم جدی گرفتن، موجب کاهش بودجه‌های پژوهشی و سرمایه‌گذاری‌های حاکمیت در این بخش خواهد شد که خود عامل مضاعفی بر تضعیف نهادهای مرتبط و پژوهش‌هاست. امری که هم‌اکنون در جایگاه نه‌چندان مطلوب نهادهای پژوهشی مانند مرکز پژوهش‌های مجلس نسبت به کمیسیون‌ها و تصمیم‌گیری در مجلس، یا جایگاه تضعیف‌شده دانشگاه‌ها و اساتید آن‌ها نسبت به سیاستمداران و مدیران دولتی، عیان است.

- می‌توان این جایگاه نامناسب شواهدمحوری در کشور را ریشه‌یابی کرد. پژوهش‌های شواهدمحور اغلب نیازهای خط‌مشی‌گذاران را نادیده می‌گیرد و به‌جای آن بر اولویت‌های پژوهشگران تمرکز می‌کند؛ در حالی که ضروری است پژوهشگران، درک واقع‌بینانه‌تری از محیط کار، ارزش‌ها و دغدغه‌های دولتمردان و تصمیم‌گیران داشته باشند و نسبت به اقتضائات اجرا و محیط واقعی و ظرفیت نظام اجرایی و بروکرات‌های سطح خیابان، شناخت کافی داشته باشند. پژوهشگران باید دنیا را از دید سیاستمداران و خط‌مشی‌گذاران که مخاطبان واقعی آن‌ها هستند، ببینند. در این شرایط، پژوهشگران فرضیات ساده‌انگارانه اما رایج درباره پایین بودن سطح عقل تحلیلی در دولت را رد کرده و پیشنهادهایی واقع‌گرایانه‌تر را ارائه خواهند داد؛ هرچند که تعامل مستقیم و پایدار با خط‌مشی‌گذاران ممکن است با پیشرفت علمی و دانشگاهی همسو نباشد.

- اطلاعات جهت تبدیل به شواهد نیازمند تحلیل هستند و شواهد نیز جهت تبدیل به راه‌حل‌های توصیه‌شده، نیازمند تحلیل مجدد هستند. هر کدام از این تحلیل‌ها متأثر از علایق، فرایندهای سیاسی و اجتماعی و ارزش‌های افرادی است که در این فرایند دخیل هستند. علاوه بر این، سیاست در تعریف مسئله مورد بررسی نقش اساسی دارد. بنابراین، نحوه پردازش اطلاعات بر نحوه تفسیر شواهد مؤثر است و عقاید گوناگون موجب تفسیر یک شاهد به‌نحو کاملاً متضاد می‌شود. بنابراین، مهم است بدانیم که سیاست‌مدار چگونه شواهد را تفسیر می‌کند و عوامل مؤثر چیست. در این راستا کاهش حجم اطلاعات انتقالی به سیاست‌مدار، متناسب‌سازی شواهد با ذهنیت‌ها، انگیزه‌ها، محدودیت‌ها و اولویت‌های خط‌مشی‌گذاران، توجه به زمان‌های کلیدی برای ارتباط با آنان، توجه به واقعیت‌های آشفته و غیرخطی فرایند تصمیم‌گیری، جلب اعتماد خط‌مشی‌گذاران با روش‌های مختلف، راهگشا خواهد بود.

- شواهدمحوری در برخی حوزه‌های تصمیم‌گیری موفق‌تر نشان می‌دهد. علت این است که پویایی‌های خط‌مشی که به عوامل سازمانی، حرفه‌ای و فرهنگی بستگی دارد، در کارآمدی خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد، تأثیر زیادی دارد. این پویایی‌ها در مسائل و حوزه‌های مختلف خط‌مشی متفاوت است. به همین علت است که شواهدمحوری در حوزه‌هایی مثل آموزش، جرم‌شناسی، بهداشت و مدیریت منابع زیستی، کارآمد نشان داده شده است.

- خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد با دو چالش پایدار مواجه است. اول، تعدد دیدگاه‌ها درباره امکان‌پذیری شواهدمحوری در خط‌مشی‌گذاری که موجب سردرگمی ادبیات و پژوهشگران شده است. چالش دوم، تداوم پیشفرض‌ها و قضاوت‌های عقلانی درباره فضای سیاسی خط‌مشی‌گذاری در میان پژوهشگران است که نتیجه طبیعی غلبه پیشفرض‌های پوزیتیویستی در علوم

مختلف است. نتیجه همیشگی این امر، برآشفتگی از عدم کاربرد گسترده این فرضیات عقلانی در دنیای عمل و سیاست است. این امر علاوه بر بی‌انگیزه کردن پژوهشگران، موجب ارائه توصیه‌هایی توسط آنان می‌شود که هیچ‌گاه در عمل کارآمد نخواهد بود. در این راستا توجه به واقعیات محیط خط‌مشی‌گذاری و نقش و ظرفیت بالقوه دانش و شواهد که «خط‌مشی‌گذاری آگاه از شواهد» به دنبال تحقق آن بود، می‌تواند کمک‌کننده باشد.

- خط‌مشی‌گذاری، خواه‌ناخواه عرصه برهم‌کنش و رقابت ارزش‌ها و منافع و حتی افراد است. بنابراین، سعی بر فنی‌قلمداد کردن مسئله خط‌مشی‌گذاری و تلاش برای حل آن با تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی، راه به جایی نخواهد برد. علاوه بر این، تهی کردن عرصه سیاست از ارزش‌ها هیچ‌گاه ممکن نیست، زیرا در عمل، تصمیم حاصله یک تصمیم انسانی و مورد اعمال بر یک جامعه انسانی است و انسان منافع و ارزش‌هایی دارد که انسانیت او این را ایجاب می‌کند. بنابراین، این تلاش برای فنی کردن خط‌مشی‌گذاری و تهی کردن عرصه سیاست از ارزش‌ها در عمل ناممکن است. ضمناً موجب مخفی شدن ارزش‌ها و منافع قدرتمندان و گروه‌های با نفوذ، پشت دیوار موجه تکنوکراسی و شیوه تصمیم‌گیری علمی شده و عرصه عمومی را به‌سویی خواهد برد که هرگونه انتقاد از تصمیمات اتخاذشده، به تقابل با علم و عقلانیت تفسیر شود. این خود نقض غرضی بزرگ در عرصه عمومی است. بنابراین، بهتر است پژوهشگران، واقعیتهای عرصه عمومی را بپذیرند و در این زمین، بازی کنند. ادبیات خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد باید در این راستا کمک‌کننده باشد.

دلالت‌های نظری و عملی برای ارتقای شواهدمحوری در نظام خط‌مشی‌گذاری کشور

در راستای نکات بیان شده در تحلیل این چارچوب مفهومی، با هدف ارتقای شواهدمحوری در نظام خط‌مشی‌گذاری در کشور، لازم است سه نهاد اصلی مرتبط با خط‌مشی‌گذاری مبتنی بر شواهد یعنی نهاد علم (دانشگاه‌ها)، نهاد سیاست‌پژوهی (مثلاً مرکز پژوهش‌های مجلس) و نهاد سیاست (سیاستمداران و مدیران دولتی)، بازنگری‌هایی در اندیشه‌ها، رویکردها و کنش‌های خود داشته باشند. بر همین اساس، دلالت‌های نظری و عملی حاصل از یافته‌ها و نتایج پژوهش بیان می‌شود:

۱. درک واقع‌بینانه از محیط کاری وزیران و مقامات ارشد و فراتر رفتن از شکایات کلیشه‌ای درباره بی‌توجهی آنان به پژوهش و دیدن مسائل از چشم آن‌ها توسط پژوهشگر؛
۲. اصلاح نظریات ساده‌انگارانه تصمیم‌گیری در بخش عمومی از طریق استفاده از یافته‌های روانشناسی شناختی و همچنین مقابله با تصور اغراق‌آمیز از عقلانیت تحلیلی؛
۳. سازگار کردن تعامل پژوهشگران-خط‌مشی‌گذاران با الزامات شغلی دانشگاهی (مانند نظام ارتقای اساتید) از طریق بررسی امکان‌پذیری روابط مستمر در ساختار دانشگاهی فعلی؛
۴. رسیدن به اجماع واقع‌بینانه از طریق مقایسه نسخه‌های متنوع مکاتب فکری و ترکیب بهترین راهکارهای عملی در مسائل مختلف خط‌مشی‌گذاری؛
۵. توجه به این که موفقیت شواهدمحوری در خط‌مشی‌گذاری نیازمند کنار گذاشتن تصورات آرمان‌گرایانه، پذیرش پیچیدگی‌های ذاتی فرایند خط‌مشی‌گذاری، توسعه راهکارهای عملیاتی که به مقتضیات هر دو حوزه علم و سیاست احترام بگذارد، است. این امر، مستلزم گفتگویی انتقادی و چندوجهی بین تمام ذی‌نفعان است.
۶. توجه به سازوکارهای دموکراتیک در تصمیم‌گیری بخش عمومی در برابر تأکید تکنوکراتیک بر شواهدمحوری در این بخش با هدف ارتقای فهم عمومی و پرهیز از تهی ساختن بخش عمومی از ارزش‌های انسانی مانند عدالت؛
۷. شناخت واقع‌نگرانه پژوهشگران از حدود و شواهد علمی در برابر سایر عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیران؛
۸. عدم اکتفا به رویکرد عقلانی و اکتفای صرف به شواهد علمی خارج از محیط خط‌مشی‌گذاری و توجه به بستر روابط و تعاملات در مسئله مورد بررسی و تلاش برای حصول شواهد در فرایند خط‌مشی‌گذاری و بهره‌مندی از طیفی از شواهد مختلف؛

۹. بازخوانی پیشنهادهای از چشم تصمیم‌گیران و ارائه پیشنهادهای نهایی به ختامشی‌گذاران در چارچوب و بستری از روابط و واقعیت‌های نظام تصمیم‌گیری مرتبط با مسئله مورد بررسی؛
۱۰. توجه به نظام ارزشیابی جامع تصمیمات در بخش عمومی فراتر از ارزشیابی بودجه‌ای و مالی با هدف جدی گرفته شدن تبعات تصمیمات توسط تصمیم‌گیران و حرکت به سمت آینده‌نگری و بررسی شواهد گوناگون در هنگامه تصمیم؛
۱۱. تعبیه و تقویت نهادهای سیاست‌پژوهی مانند مرکز پژوهش‌های مجلس به‌عنوان حلقه واسط نظام دانشگاهی و نظام سیاسی و ساختارمندسازی بهره‌مندی از خروجی تصمیمات ایشان برای بخش‌های مختلف حاکمیت؛
۱۲. پرهیز از رویکرد ایده‌آل‌گرا به شواهدمحوری و انتظار حل تمامی مسائل یک بخش با شواهد علمی و بهره‌مندی از رویکرد تدریجی و گام‌به‌گام در ورود شواهد علمی به تصمیمات؛
۱۳. سرمایه‌گذاری در پژوهش‌های مرتبط با هدف شفاف‌سازی و ساختارمندسازی نظام تصمیم‌گیری آگاه از شواهد در بخش عمومی کشور؛ و
۱۴. اتخاذ رویکرد زیست‌بومی در توسعه رویکرد ختامشی‌گذاری مبتنی بر شواهد در کشور و پرهیز از تمرکز منحصر بر مثلاً تولید شواهد، انتقال شواهد، مصرف شواهد و ... در نهادهای گوناگون. به این معنی که شواهدمحوری از مرحله اول یعنی تولید تا مرحله آخر یعنی اثرگذاری و ارزیابی، به‌شکلی پیوسته تحلیل شده و برای آن برنامه‌ریزی شود.

محدودیت‌های پژوهش

محدودیت اصلی این پژوهش، فقدان ادبیات داخلی درخصوص تناسب رویکرد شواهدمحور با شرایط و اقتضات نهاد علم، نهاد سیاست‌پژوهی و نهاد سیاست در کشور بود.

پیشنهاد‌های پژوهشی

- طراحی چارچوب‌های ختامشی‌گذاری مبتنی بر شواهد بومی و متناسب با ظرفیت‌ها و داشته‌های کشور در بخش‌های مختلف مانند آموزش و بهداشت و ...
- تحلیل تطبیقی کشورها در بهره‌مندی از رویکرد شواهدمحور در بخش‌های مختلف
- توسعه نگاه زیست‌بومی به شواهدمحوری و بررسی زیست‌بوم تولید و مصرف شواهد در کشور و سعی در رفع نقایص این زیست‌بوم

حمایت مالی

این اثر تحت حمایت مادی بنیاد علم ایران (INSF) برگرفته از طرح شماره «۴۰۴۰۵۳۵»، انجام شده است.

سپاسگزاری

نویسندگان از داوران ناشناس مقاله که با پیشنهادهای خود به بهبود کیفیت آن کمک کردند، قدردانی می‌کنند. شایان ذکر است مسئولیت محتوای این مقاله به‌طور کامل بر عهده نویسندگان است. در پایان، نویسندگان از این بنیاد به‌علت حمایت از پژوهش مذکور، قدردانی می‌کنند. نویسندگان از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی به‌عنوان حامی کار قدردانی می‌کنند.

تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که در ارتباط با این مقاله، هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.

مآخذ

- الوانی، سید مهدی (۱۳۸۹). *تصمیم‌گیری و تعیین خط‌مشی دولتی*. تهران: سمت.
- عابدی‌جعفری، حسن؛ تسلیمی، محمدسعید؛ فقیهی، ابوالحسن؛ و شیخزاده، محمد (۱۳۹۰). تحلیل مضمون و شبکه مضامین: روشی ساده و کارآمد برای تبیین الگوهای موجود در داده‌های کیفی. *اندیشه مدیریت راهبردی*، ۵(۲)، ۱۹۸-۱۵۱.
- کیانی، پاکنوش؛ پورعزت، علی‌اصغر؛ دانش فرد، کرم‌الله؛ و معمارزاده طهران، غلامرضا (۱۴۰۱). شناسایی ابعاد و مؤلفه‌های کاربردی الگوی ارزشیابی عملکرد دولت در حوزه سلامت. *مطالعات مدیریت دولتی ایران*، ۵(۱)، ۵۸-۳۱.
- Abedi Ja'fari, H., Taslimi, M. S., Faghihi, A., & Sheikhzade, M. (2011). Thematic analysis and thematic networks: A simple and efficient method for exploring patterns embedded in qualitative data (municipalities). *Strategic Management Thought*, 5(2), 151–198. (In Persian)
- Alnavi, S.M. (2010). *Decision-making and determining government policy*. Tehran: SAMT. (In Persian)
- Andrews, C. (2006). *Rationality in policy decision-making*. In W. A. Wallace (Ed.), *Social science methods in policy research*.
- Ansell, C., & Geyer, R. (2017). Pragmatic complexity: A new foundation for moving beyond evidence-based policy making? *Policy Studies*, 38(2), 149–167 .
- Bangdiwala, S. I. (2024). The importance of systematic reviews. *International Journal of Injury Control and Safety Promotion*, 31(3), 347–349 .
- Boaz, A., Grayson, L., Levitt, R., & Solesbury, W. (2008). Does evidence-based policy work? Learning from the UK experience. *Evidence & Policy*, 4(2), 233–253 .
- Booth, A., Papaioannou, D., & Sutton, A. (2012). *Systematic approaches to a successful literature review*. London: SAGE Publications.
- Bowers, J., & Testa, P. F. (2019). Better government, better science: The promise of and challenges facing the evidence-informed policy movement. *Annual Review of Political Science*, 22, 521–542 .
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101 .
- Cairney, P., & Kwiatkowski, R. (2017). How to communicate effectively with policymakers: Combine insights from psychology and policy studies. *Palgrave Communications*, 3(1), 1–8 .
- Cairney, P., & Oliver, K. (2017). Evidence-based policymaking is not like evidence-based medicine, so how far should you go to bridge the divide between evidence and policy? *Health Research Policy and Systems*, 15(1), 1–11 .
- Cairney, P., & Oliver, K. (2020). How should academics engage in policymaking to achieve impact? *Political Studies Review*, 18(2), 228–244 .
- Capano, G., & Malandrino, A. (2022). Mapping the use of knowledge in policymaking: Barriers and facilitators from a subjectivist perspective (1990–2020). *Policy Sciences*, 55(3), 399–428.
- Christensen, J. (2021). Expert knowledge and policymaking: A multi-disciplinary research agenda. *Policy & Politics*, 49(3), 455–471.
- De Marchi, G., Lucertini, G., & Tsoukiàs, A. (2016). From evidence-based policy making to policy analytics. *Annals of Operations Research*, 236(1), 15–38.
- Demir, F. (2020). *Evidence-based policy-making: Merits and challenges*. In A. Farazmand (Ed.), *Global encyclopedia of public administration, public policy, and governance* (pp. 1–13). Cham: Springer.
- Dorren, L., & Wolf, E. E. A. (2023). How evidence-based policymaking helps and hinders policy conflict. *Policy & Politics*, 51(3), 486–507.

- Durrant, H., Havers, R., Downe, J., & Martin, S. (2024). Improving evidence use: A systematic scoping review of local models of knowledge mobilisation. *Evidence & Policy*, 20(3), 370–392.
- French, R. D. (2019). Is it time to give up on evidence-based policy? Four answers. *Policy & Politics*, 47(1), 151–168.
- Gough, D., Oliver, S., & Thomas, J. (2017). *An introduction to systematic reviews* (2nd ed.). London: SAGE Publications .
- Grayson, L. (2007). Using evidence: How research can inform public services: *A review. Evidence & Policy*, 3(3), 439–457.
- Greenhalgh, T., & Russell, J. (2009). Evidence-based policymaking: A critique. *Perspectives in Biology and Medicine*, 52(2), 304–318.
- Guest, G., MacQueen, K. M., & Namey, E. E. (2012). *Applied thematic analysis*. Sage Publications
- Head, B. W. (2008). Three lenses of evidence-based policy. *Australian Journal of Public Administration*, 67(1), 1–11.
- Head, B. W. (2010). Reconsidering evidence-based policy: Key issues and challenges. *Policy and Society*, 29(2), 77–94.
- Head, B. W. (2016). Toward more “evidence-informed” policy making? *Public Administration Review*, 76(3), 472–484.
- Howlett, M. (2009). Policy analytical capacity and evidence-based policy-making: Lessons from Canada. *Canadian Public Administration*, 52(2), 153–175.
- Kadio, K., Dagenais, C., & Ridde, V. (2023). How does explicit knowledge inform policy shaping? The case of Burkina Faso’s national social protection policy. *Plos One*, 18(4): e0284950.
- Kano, H., & Hayashi, T. I. (2021). A framework for implementing evidence in policymaking: Perspectives and phases of evidence evaluation in the science-policy interaction. *Environmental Science & Policy*, 116, 86–95.
- Kay, A. (2011). Evidence-based policy-making: The elusive search for rational public administration. *Australian Journal of Public Administration*, 70(3), 236–245.
- Kyani, P., Pourezzat, A. A., Daneshfard, K., & Memarzadeh Tehran, G. (2022). Identifying the dimensions and components of the application of the government’s performance evaluation model in health sector. *Journal of Iranian Public Administration Studies*, 5(1), 31–58. (In Persian)
- Labafi, S., Ebrahimzadeh, S., Kavousi, M. M., Abdolhossein Maregani, H., & Sepasgozar, S. (2022). Using an evidence-based approach for policy-making based on big data analysis and applying detection techniques on Twitter. *Big Data and Cognitive Computing*, 6(4), Article 160
- Leuz, C. (2018). Evidence-based policymaking: Promise, challenges and opportunities for accounting and financial markets research. *Accounting and Business Research*, 48(5), 582–608.
- Lowther, J. (2017). Evidence-based policy making in the social sciences: methods that matter. *Local Government Studies*, 43(5), 871–873 .
- MacKillop, E., & Downe, J. (2023). What counts as evidence for policy? An analysis of policy actors’ perceptions. *Public Administration Review*, 83(5), 1037–1050.
- MacKillop, E., Quarmby, S., & Downe, J. (2020). Does knowledge brokering facilitate evidence-based policy? A review of existing knowledge and an agenda for future research. *Policy & Politics*, 48(2), 335–353.
- Marceta, J. A. (2021). The evidence-based policy movement and political idealism. *Evidence & Policy*, 17(3), 525–534.
- Menter, I., & Hulme, M. (2012). Reviewing literature to inform policy: Some complexities and tensions. *International Journal of Research and Method in Education*, 35(2), 141–152.

- Moher, D., Liberati, A., Tetzlaff, J., Altman, D. G., & PRISMA Group (2009). Preferred reporting items for systematic reviews and meta-analyses: the PRISMA statement. *PLoS medicine*, 6(7), e1000097.
- Naughton, M. (2005). 'Evidence-based policy' and the government of the criminal justice system—Only if the evidence fits! *Critical Social Policy*, 25(1), 47–69.
- Nelson, J. P., Lindsay, S., & Bozeman, B. (2023). The last 20 years of empirical research on government utilization of academic social science research: A state-of-the-art literature review. *Administration & Society*, 55(8), 1479–1528.
- Newman, J. (2017). Debating the politics of evidence-based policy. *Public Administration*, 95(4), 1107–1112.
- Newman, J., Cherney, A., & Head, B. W. (2017). Policy capacity and evidence-based policy in the public service. *Public Management Review*, 19(2), 157–174.
- Nowell, L. S., Norris, J. M., White, D. E., & Moules, N. J. (2017). Thematic analysis: Striving to meet the trustworthiness criteria. *International Journal of Qualitative Methods*, 16(1).
- Oliver, K., & Boaz, A. (2019). Transforming evidence for policy and practice: Creating space for new conversations. *Palgrave Communications*, 5(1), 1–10.
- Oliver, K., Lorenc, T., & Innvær, S. (2014). New directions in evidence-based policy research: A critical analysis of the literature. *Health Research Policy and Systems*, 12(1), 1–11.
- Page, M. J., McKenzie, J. E., Bossuyt, P. M., Boutron, I., Hoffmann, T. C., Mulrow, C. D., Shamseer, L., Tetzlaff, J. M., Akl, E. A., Brennan, S. E., Chou, R., Glanville, J., Grimshaw, J. M., Hróbjartsson, A., Lalu, M. M., Li, T., Loder, E. W., Mayo-Wilson, E., McDonald, S., ... Moher, D. (2021). The PRISMA 2020 statement: An updated guideline for reporting systematic reviews. *BMJ*, 372, n71.
- Pawson, R. (2002a). Evidence-based policy: In search of a method. *Evaluation*, 8(2), 157–181.
- Pawson, R. (2002b). Evidence-based policy: The promise of 'realist synthesis'. *Evaluation*, 8(3), 340–358.
- Pawson, R., Wong, G., & Owen, L. (2011). Known knowns, known unknowns, unknown unknowns: The predicament of evidence-based policy. *American Journal of Evaluation*, 32(4), 518–546.
- Richards, G. W. (2017). How Research–Policy Partnerships Can Benefit Government: A Win–Win for Evidence-Based Policy-Making. 43(2), 165–170.
- Saltelli, A., & Giampietro, M. (2017). What is wrong with evidence based policy, and how can it be improved? *Futures*, 91, 62–71.
- Sanderson, I. (2002). Evaluation, Policy Learning and Evidence-Based Policy Making. *Public Administration*, 80(1), 1–22.
- Sanderson, I. (2006). Complexity, 'practical rationality' and evidence-based policy making. *Policy & Politics*, 34(1), 115–132.
- Sanderson, I. (2009). Intelligent Policy Making for a Complex World: Pragmatism, Evidence and Learning. *Political Studies*, 57(4), 699–719.
- Sanderson, I. (2011). Evidence-based policy or policy-based evidence? Reflections on Scottish experience. *Evidence and Policy*, 7(1), 59–76.
- Shulock, N. (1999). The paradox of policy analysis: If it is not used, why do we produce so much of it? *Journal of Policy Analysis and Management*. 18(2), 226–244.
- Smith, K. B., & Larimer, C. W. (2018). *The Public Policy Theory Primer*.
- Strydom, W. F., Funke, N., Nienaber, S., Nortje, K., & Steyn, M. (2010). Evidence-based policymaking: A review. *South African Journal of Science*, 106(5), 1–8.